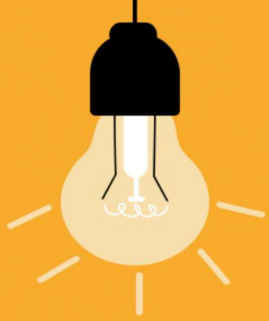




و مسئولیت‌های نوین!





شناسنامه فهرست

- ۱ چراغ راه
- ۲ سرمقاله
- ۳ معلم تراز انقلاب!
- ۵ مدرسه؛ سنگر تداوم انقلاب!
- ۷ هویت دانشجومعلم
- ۹ معلم و تربیت اجتماعی
- ۱۱ تداوم آموزش در شرایط بحران
- ۱۳ نقش معلم در تربیت نسل آینده
- ۱۴ آزادی دانشجومعلمان
- ۱۵ سیاست ورزی آگاهانه
- ۱۶ اولین روزی که ...
- ۱۷ اولین روز معلمی!
- ۱۸ روایت حضور!
- ۱۹ روایت زمان!
- ۲۰ دوستان قوام آبادی!
- ۲۱ مدیریت گفت و گو در کلاس!
- ۲۳ معلم و مطالبه‌گری اجتماعی
- ۲۵ مقاومت به مثابه یک مفهوم تربیتی
- ۲۷ انسان رسانه در عصر روایت‌ها

ارتباط با ما:

مخاطبان گرامی می‌توانند با مراجعه به آیدی [@mohallemfars](https://www.mohallemfars.com) با ما از طریق پیام رسانی‌ها، ایتا و اینستاگرام در ارتباط باشند.



هدف، هنر دانشجومعلمان فارس

@mohallemfars

نام نشریه: جهت
 نوع نشریه: فرهنگی، تربیتی ویژه دانشجومعلمان
 شماره: دوم

تاریخ انتشار: ۱۷ خرداد ۱۴۰۵
 دوره انتشار: ماهنامه

ناشر: حوزه بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان استان فارس

صاحب امتیاز: حوزه بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان استان فارس

مدیر مسئول: سید امیر حسین حسینی سربسی

سردبیر: امیر حسین هوشیار

هیئت تحریریه:

برادران:

• حسن شامرادی

• صادق خسروی بیگدلی

• سهیل جمشیدی

• سید امیر حسین حسینی سربسی

• امیر حسین هوشیار

خواهران:

• نسرین رئیسی

• سپیده عرب‌وند

• مرضیه سهرابی

• فاطمه طاهری

نویسندگان:

برادران:

• حسن شامرادی

• صادق خسروی بیگدلی

• سهیل جمشیدی

• ابراهیم معینی رودبالی

• احمد رضا ممی زاده

• امیر حسین هوشیار

خواهران:

• غزل اسفندیاری

• نرگس زهرایی

• مرضیه سهرابی

• نسرین رئیسی

• فاطمه صحراگرد

• مریم راسخی

• فاطمه آزادبان

• زهرا امیدوار

• فاطمه سلیمی

طراحی و گرافیک:

• نسرین رئیسی

• فاطمه طاهری

• نرگس رحیمی‌یار

• غزل اسفندیاری

چراغ راه

پیشرفت هر کشوری زهین
دو بال علم و عمل است.
معلم در اولین مرحله‌ی تحقق از
این مقصود نقش آفرینی می‌کند.

مسئولیت خطیر آموزش دانش، افزایش
مهارت، و بخش مهمی از رشد بینش و
قالب‌ریزی هویت نسل آینده برعهده‌ی او است.
دانش‌آموزان و دانشجویان و طلابی که در کنار هر
معلمی رشد میکنند، در آینده نه‌چندان دور، مهارت‌های
آموخته و دانشهای یادگرفته خود را به‌کار بسته و ای بسا
در خلق و خو و رفتار و گفتار خود در انواع عرصه‌ها از محفل گرم
خانواده تا محیط کار و کوچه و خیابان، چون آینه‌ای، نمایش‌دهنده
رفتارها و گفتارهای معلمین خود خواهند بود.

معلمان، مؤثرترین حلقه در نبرد فرهنگی و کارگران از مؤثرترین عناصر
در نبرد اقتصادی خواهند بود؛ به طوری که می‌توان ادعا کرد که این دو، به منزله
ستون فقرات عرصه‌ی فرهنگ و اقتصاد هستند. از این رو لازم است به اهمیت
جایگاه خاص خود و فراتر از یک شغل - که در قبال فعالیت در آن، دستمزدی
دریافت میشود- به خوبی واقف باشند.

گزیده‌ای از سخنان مقام معظم رهبری در دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۴۰۵ شمسی



سخن آغازین

همکاران عزیز و هم‌سفران مسیر تربیت!

ما در دورانی معلم شده‌ایم که کلاس درس دیگر «جزیره» نیست. دیوارهای مدرسه، شفاف‌تر از همیشه شده‌اند و هر لرزه‌ای در بطن جامعه، مستقیم روی میز کلاس ما می‌نشیند.

شماره‌ی اول را که مرور می‌کردم، دیدم ما در «جهت» دنبال جای پای خودمان می‌گردیم. اما در این شماره، قصه عوض شده. ما دیگر قرار نیست فقط تماشاگر باشیم. می‌خواهیم بپرسیم وقتی کلاس در التهاب است، «معلم» کجای این هندسه‌ی قدرت، آزادی و نظم ایستاده؟ وقتی حرف از «مقاومت» می‌زنیم، آیا داریم از یک مفهوم دوردست حرف می‌زنیم یا از همین صبر آگاهانه در برابر دانش‌آموزی که نگاهی به آینده مردد است؟

این شماره از ماهنامه‌ی «جهت»، یک «تربیب آزاد» برای فکر کردن به همین مسئولیت‌های نوین است. اینجا قرار نیست نسخه بیچیم؛ قرار است «تجربه» کنیم. قرار است از شکست‌ها بگوییم، از کلاس‌های ملتهبی که آرامش کردیم، از لحظه‌هایی که در بن‌بست ساختارها، راهی جدید برای «انسان‌سازی» پیدا کردیم.

ما «دانشجومعلم» هستیم؛ یعنی در همان حال که می‌آموزیم، می‌سازیم. یعنی پیشانی آموزش کشور، جایی که آرمان‌های بزرگ با واقعیت‌های سرد روزمره تلاقی می‌کند.

از شما می‌خواهیم، قلم‌تان را بردارید و برای «جهت» از حقیقت‌های ملموس‌تان بنویسید. نه برای ژست‌های روشنفکرانه، بلکه برای گره‌گشایی واقعی. ما اینجا کنار هم ایستاده‌ایم تا تعریف «معلمی» را برای امروز این سرزمین دوباره بازنویسی کنیم.

به امید دیدن رد پای روشن شما در این شماره.

"امیرحسین هوشیار؛ سردبیر نشریه جهت"



معلم ت

حسن شامرادی

معلم تراز، در این معنا، شخصیتی چندبعدی است. او باید از یک سو به مبانی معرفتی و ارزشی انقلاب اسلامی آگاه و ملتزم باشد و از سوی دیگر، تحولات اجتماعی، رسانه‌ای و فناوریانه عصر حاضر را بشناسد و بتواند در این بستر پیچیده، کنشگری مؤثر داشته باشد. جامعه شبکه‌ای، گسترش رسانه‌های نوین، تغییر الگوهای هویت‌یابی جوانان و چالش‌های جهانی همچون فردگرایی افراطی و مصرف‌گرایی فرهنگی، همگی عرصه‌هایی هستند که معلم تراز ناگزیر از مواجهه هوشمندانه با آن‌هاست. او نمی‌تواند نسبت به این تحولات بی‌تفاوت باشد؛ زیرا کلاس درس دیگر فضایی ایزوله و جدا از جهان بیرون نیست، بلکه بازتابی از همان جهان پرتلاطم است.

در چنین شرایطی، معلم تراز باید از سطح آموزش مهارت‌های شناختی فراتر رود و به پرورش «هویت مقاوم و آگاه» بپردازد؛ هویتی که بتواند در برابر امواج سنگین تغییرات، استوار بماند و در عین حال، قدرت انتخاب و نقد داشته باشد. اینجاست که نقش معلم به‌عنوان حامل ارزش‌های انقلابی برجسته می‌شود. ارزش‌هایی همچون عدالت‌خواهی، مسئولیت‌پذیری اجتماعی، استقلال فکری، کرامت انسانی و روحیه جهادی، تنها در قالب شعار منتقل نمی‌شوند؛ بلکه در رفتار، منش و شیوه زیست معلم تجسم می‌یابند. معلم تراز، پیش از آنکه مروج گفتاری ارزش‌ها باشد، مظهر عینی آن‌هاست.

در این میان، باید توجه داشت که مفهوم «انقلابی بودن» در عصر تحولات اجتماعی، به معنای تصلب و جمود فکری نیست. برعکس، انقلابی بودن در معنای اصیل خود، مستلزم پویایی، نقد مستمر وضع موجود و تلاش برای بهبود آن است. از این منظر، معلم انقلاب کسی است که نسبت به کاستی‌های نظام آموزشی، نابرابری‌های اجتماعی و چالش‌های فرهنگی حساس است و می‌کوشد در حد توان خویش، با تربیت نسلی آگاه و مسئول، در مسیر اصلاح و تعالی جامعه گام بردارد. او مدرسه را صرفاً محل اجرای بخشنامه‌ها نمی‌بیند، بلکه آن را کانونی برای شکل‌گیری سرمایه اجتماعی و بازتولید فرهنگ می‌داند.

در روزگاری که جامعه ایرانی در میانه تحولات پرشتاب فرهنگی، فناوریانه و نسلی ایستاده است، مفهوم «معلم تراز» دیگر صرفاً به معنای معلمی موفق در انتقال محتوا یا مدیریت کلاس درس نیست، بلکه به مثابه الگویی هویتی، تمدنی و تحول‌آفرین مطرح می‌شود؛ الگویی که در آن، معلم نه یک کارگزار اجرایی نظام آموزشی، بلکه معمار ذهن و ضمیر نسل آینده و واسطه‌ای میان ارزش‌های بنیادین جامعه و اقتضائات جهان متغیر معاصر است. اگر در گذشته، شاخص‌های برتری معلم بیشتر حول محور دانش تخصصی، مهارت تدریس و انضباط حرفه‌ای تعریف می‌شد، امروز این شاخص‌ها در منظومه‌ای گسترده‌تر معنا می‌یابند؛ منظومه‌ای که در آن، تعهد اجتماعی، قدرت تحلیل انتقادی، فهم تحولات جهانی و توانایی پیوند میان سنت و نوآوری، به ارکان اصلی هویت حرفه‌ای معلم تبدیل شده‌اند.

در اندیشه تربیتی مبتنی بر گفتمان انقلاب اسلامی، که ریشه‌های آن را می‌توان در آثار و بیانات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، سید روح‌الله خمینی، جست‌وجو کرد، معلم جایگاهی فراتر از یک انتقال‌دهنده دانش دارد. او «انسان‌ساز» است و مدرسه «کارخانه انسان‌سازی». این تعبیر، هرچند در ظاهر ساده می‌نماید، اما حامل معنایی عمیق و مسئولیتی سترگ است: معلم تراز، مسئول شکل‌دهی به جهان بینی، نظام ارزشی و افق معنایی نسل نو است. در این چارچوب، تعلیم و تربیت نه فرایندی خنثی، بلکه کنشی هنجاری و جهت‌دار تلقی می‌شود؛ کنشی که باید در راستای تحقق جامعه‌ای عادلانه، اخلاقی و پیشرو سامان یابد.



راز انقلاب!

بدین ترتیب، معلم تراز در عصر تحولات اجتماعی، ترکیبی از سه ساحت اصلی را در خود جمع می‌کند: ساحت معرفتی، ساحت اخلاقی و ساحت اجتماعی. در ساحت معرفتی، او باید از دانش روز، روش‌های نوین تدریس و مهارت‌های فناورانه بهره‌مند باشد. در ساحت اخلاقی، باید الگویی از صداقت، عدالت‌ورزی و احترام به کرامت دانش‌آموزان ارائه دهد. و در ساحت اجتماعی، باید خود را عضوی فعال از جامعه بداند که رسالتی فراتر از دیوارهای کلاس بر عهده دارد. چنین معلمی است که می‌تواند در میانه تحولات شتابان، نقش راهبر و مرشد نسل نو را ایفا کند و میان گذشته، حال و آینده پلی معنادار بزند.

اگر بپذیریم که معلم تراز، حامل ارزش‌های انقلابی و معمار هویت نسل آینده است، آنگاه باید مسئولیت‌های او را نیز در افقی گسترده‌تر از گذشته تعریف کنیم.

نخستین مسئولیت نوین معلم، «تولید معنا» در جهانی آکنده از اطلاعات پراکنده و گاه متناقض است. در عصر انفجار داده‌ها، دانش‌آموزان بیش از هر زمان دیگری در معرض پیام‌ها، روایت‌ها و الگوهای متنوع قرار دارند. وظیفه معلم انقلاب آن است که به آنان بیاموزد چگونه در میان این انبوه داده‌ها، به تحلیل، تفکیک و داوری بپردازند و از مصرف‌کننده منفعل اطلاعات، به کنشگر آگاه و نقاد تبدیل شوند. این مسئولیت، پیوندی وثیق با پرورش تفکر انتقادی و سواد رسانه‌ای دارد.

دومین مسئولیت، «تقویت سرمایه اجتماعی» در مدرسه و جامعه است. جامعه‌ای که با شکاف‌های نسلی، اقتصادی و فرهنگی مواجه است، بیش از هر چیز به بازسازی اعتماد و همبستگی نیاز دارد. معلم تراز می‌تواند با ایجاد فضایی مبتنی بر گفت‌وگو، احترام متقابل و مشارکت فعال دانش‌آموزان، مدرسه را به تمرینی کوچک از جامعه مطلوب تبدیل کند. در چنین فضایی، دانش‌آموزان می‌آموزند که اختلاف نظر، تهدید نیست؛ بلکه فرصتی برای رشد و هم‌فهمی است. این تجربه زیسته، در آینده به شکل‌گیری شهروندانی مسئول و مشارکت‌جو خواهد انجامید.

سومین مسئولیت نوین، «پیوند میان هویت ملی و افق جهانی» است. در جهانی که مرزهای فرهنگی به واسطه فناوری‌های نوین کمرنگ شده‌اند، خطر از خودبیگانگی فرهنگی یا انزوای افراطی هر دو وجود دارد. معلم انقلاب باید بتواند ضمن تقویت احساسات تعلق به هویت ایرانی - اسلامی، دانش‌آموزان را با دستاوردهای علمی و فرهنگی جهان نیز آشنا سازد. این توازن ظریف، مستلزم فهم عمیق از سنت و درک دقیق از مدرنیته است؛ فهمی که اجازه می‌دهد نسل جدید، نه در تقابل احساسی با جهان، بلکه در تعامل نقادانه و عزتمندانه با آن قرار گیرد.

چهارمین مسئولیت، «پرورش روحیه مسئولیت‌پذیری و کنشگری اجتماعی» است. معلم تراز، دانش‌آموز را تنها برای موفقیت فردی در آزمون‌ها آماده نمی‌کند، بلکه او را برای ایفای نقش در جامعه تربیت می‌کند.

مشارکت در فعالیت‌های داوطلبانه، توجه به مسائل محیط‌زیستی، حساسیت نسبت به عدالت اجتماعی و آمادگی برای خدمت‌رسانی، همگی بخشی از این تربیت‌اند. معلم انقلاب با طرح مسائل واقعی جامعه در کلاس درس و تشویق دانش‌آموزان به ارائه راه‌حل‌های خلاقانه، آنان را از حالت انفعال خارج می‌کند و حس اثرگذاری را در آنان تقویت می‌سازد.

در نهایت، باید گفت که معلم تراز در عصر تحولات اجتماعی، بیش از آنکه به ابزارهای بیرونی متکی باشد، به «خودسازی مستمر» نیاز دارد. او باید اهل مطالعه، تأمل و بازاندیشی باشد؛ از نقد نهراسد و همواره در پی ارتقای دانش و مهارت خویش باشد. تحول اجتماعی از درون انسان‌ها آغاز می‌شود و معلم، اگر خود در مسیر رشد و تعالی قرار نگیرد، نمی‌تواند الهام‌بخش دیگران باشد. از این رو، معلم انقلاب پیش از هر چیز، مجاهدی در میدان تربیت است؛ مجاهدی که جهاد او نه با سلاح، بلکه با اندیشه، اخلاق و تعهد اجتماعی تعریف می‌شود.

چنین معلمی، اگرچه ممکن است در ساختارهای رسمی با محدودیت‌هایی مواجه باشد، اما می‌داند که هر کلاس درس می‌تواند نقطه آغاز تحولی بزرگ باشد. او به تأثیر تدریجی و عمیق تربیت ایمان دارد و باور دارد که آینده جامعه، در نگاه‌ها، پرسش‌ها و دغدغه‌های امروز دانش‌آموزان شکل می‌گیرد. معلم تراز، در نهایت، تجسم امیدی آگاهانه است؛ امیدی که نه بر خوش‌بینی ساده‌لوحانه، بلکه بر ایمان به قدرت تربیت و مسئولیت تاریخی نسل‌ها استوار است.

مدرسه، سنگر ث

ابراهیم معینی رودبالی

الف) محتوای آموزشی

نظام آموزشی رسمی از طریق کتاب‌ها ، برنامه های درسی و مفاهیم کلیدی ، به صورت مستقیم و غیر مستقیم حامل پیام‌های انقلاب است :

- دروس دینی و قرآن : با تفسیر آیات مقاومت ، عدالت و جهاد در برابر ظلم ، روحیه مبارزه و ایثار را منتقل می‌کنند - .

دروس تاریخ ، اجتماعی و ادبیات : با روایت انقلاب ، دفاع مقدس و مفاهیم استقلال و آزادی تداوم گفتمان را تضمین می‌کنند . همچنین با روایت صحیح از تاریخ عمق این تفکر انقلابی را در تاریخ ایران نشان داده می‌شود و روایت می‌کند که ایرانیان هرگز در برابر ظلم و بی‌عدالتی سکوت نکرده اند .

- علوم پایه و فنی : حتی علوم پایه ، فناوری و ریاضیات در قالب مفاهیم " خودکفایی علمی " و " پیشرفت درون زا " می‌توانند رنگ انقلابی پیدا کنند . علوم پایه باعث می‌شود که به صورت صحیح از امکانات کشور برای اهداف انقلاب استفاده کرد .

نظام آموزشی در هر جامعه فقط مسئول انتقال دانش و مهارت نیست ؛ بلکه نقشی اساسی در حفظ و انتقال ارزش ها ، باورها و هویت آن جامعه دارد . در مورد گفتمان انقلاب اسلامی ، این نقش ابعاد ایدئولوژیک ، فرهنگی و تمدنی پیدا می‌کند . پس از انقلاب ، فلسفه تربیت در ایران برپایه چند اصل استوار شد :

تربیت انسان تراز انقلاب : هدف پرورش نسلی است که در اندیشه ، ایمان ، اخلاق و رفتار ، بازتابی از آرمان‌های انقلاب اسلامی باشد . این انسان مؤمن ، متعهد ، عدالت خواه ، مقاوم و مستقل فکری است .

تحکیم هویت اسلامی - ایرانی - انقلابی : آموزش باید پیوند میان ایمان ، ملیت و آرمان‌های انقلابی را در ذهن و رفتار نسل جدید مستحکم کند ؛ به گونه ای که برابر هویت های رقیب جهانی دچار تردید یا تغییر نشود . تضمین تداوم گفتمان انقلاب : انقلاب اسلامی یک " رویداد تاریخی " نیست ، بلکه یک " گفتمان زنده " است که برای بقا باید در نظام معنایی جامعه باز تولید شود .

تعلیم و تربیت ، موتور این بازتولید است . با این حال انتقال گفتمان انقلاب نیازمند استفاده از سازوکارهای رسمی و غیررسمی در نظام تعلیم و تربیت است .



داوم انقلاب!

ب) فعالیت‌های پرورشی و فرهنگی

نظام تربیتی غیررسمی از طریق برنامه‌ها و فضاهای فرهنگی ارزش‌ها را به حوزه عمل تبدیل می‌کند: - مناسبت‌های انقلابی و دینی: مانند دهه فجر، روز قدس، و اربعین، فرصتی برای تجربه جمعی گفتمان انقلاب هستند که در آن هویت مشترک تقویت می‌شود.

اردوهای راهیان نور: مدارس را به میدان‌های خاطره‌انگیز ایثار و مقاومت پیوند می‌دهند و بُعد عینی مفاهیم تنوریک را منتقل می‌کنند.

- انجمن‌های اسلامی و بسیج دانش‌آموزی: روحیه جهادی، مطالبه‌گری و مسئولیت اجتماعی را تقویت کرده و بستر مشارکت فعال سیاسی - اجتماعی را فراهم می‌آورند.

ج) نقش معلمان و مربیان:

معلمان، ستون اصلی تربیت انقلابی اند: - الگوی عملی: خودشان باید الگوی زیست انقلابی باشند و ارزش‌ها را در رفتار روزمره متجلی سازند.

توسعه شایستگی: دوره‌های آموزش‌های ضمن خدمت، زمینه تربیت نسل جدید مربیان را فراهم می‌آورند تا بتوانند محتوا را با روش‌های نو پیوند دهند.

فضای فرهنگی مدرسه: فضای مدرسه، با رفتار مدیران و کارکنان، باید محیطی فرهنگی برای یادگیری هویت انقلابی باشد.

د) نمادها و نشانه‌ها:

مدارس و دانشگاه‌ها، با استفاده از پرچم، سرودهای انقلابی، تصاویر شهدا و آرمان‌های ملی - دینی، فضاهای یادآور ارزش‌های انقلاب را حفظ می‌کنند. این نشانه‌های بیرونی، حافظ نمادین هویت جمعی اند و به تثبیت نظام معنایی کمک می‌کنند.

اگر چه اهداف مشخص اند، اما در عمل نظام آموزشی با چالش‌هایی رو به رو است که اجرای موفقیت آمیز این مأموریت را دشوار می‌سازد: 1. گسست نسلی و زبانی: زبان مفاهیم انقلابی باید با ادبیات نسل دیجیتال سازگار شود تا پیام‌ها قابل درک و جذاب نقل شوند. تکرار صرف مفاهیم کهنه، موجب عدم تأثیرگذاری می‌شود.

2. پاسخگویی به نیازهای دنیای امروز: تربیت انقلابی نباید مانع رشد علمی و مهارت‌های قرن 21 شود؛ بلکه باید آن را در خدمت عدالت و استقلال قرار دهد تا نسل جدید بتواند در سطح جهانی رقابت کند.

3. حفظ تعادل میان هویت و جهان‌نگری: آموزش باید ضمن وفاداری به اصول انقلاب، تعامل با جهان و فناوری‌های نو را بیاموزد تا دچار انزوا یا عقب ماندگی نشود.

4. تربیت معلم حرفه‌ای و هویت‌دار: اگر معلم حامل گفتمان نباشد و مهارت‌های لازم برای انتقال پویای ارزش‌ها را نداشته باشد، تمام مؤلفه‌های آموزشی بی اثر خواهند شد.

تعلیم و تربیت در جمهوری اسلامی نه تنها ابزار انتقال علم، بلکه بستر بازتولید معنایی گفتمان انقلاب است. این سیستم آموزشی باید بتواند گفتمان را از سطح

شعار به مرحله درونی سازی و سبک زندگی برساند. این درونی سازی نیازمند انطباق روش‌ها با واقعیت‌های جدید و حفظ اصالت مفاهیم است. اگر سیستم آموزشی

موفق شود، نسل‌های آینده نه تنها حافظ این گفتمان، بلکه خالق و توسعه دهنده آن خواهند بود و تداوم انقلاب را در عرصه‌های نوین تضمین می‌کنند.

غزل اسفندیاری

معلم دانشجو

علی رغم تصور برخی از اقشار، که گمان می کنند دانشجو معلم هویتی ایستا و تک بعدی دارد، دانشجو معلمان دارای هویتی پویا، چند بعدی و در حال تکوین و تکامل هستند. می توان اینگونه گفت که این هویت نقطه تالافی «دانشجو بودن» و «معلم شدن» است؛ دانشجو معلم در این وهله، علاوه بر وظایف دانشجویی، همچون بازیگری است که در صدد الگو برداری و تقلید از معلمان و اساتید خود می باشد تا بتواند برای آینده تجارب مفیدی کسب کند. با این حال، ماندن افراطی در الگو برداری، عاملیت و وظایف اساسی دانشجو معلم را به حاشیه می کشاند. در نقش دانشجو معلمی، الگو برداری بخش کوچکی از قضیه، و کسب تفکر انتقادی قسمت اعظم این حرفه می باشد. کسب تفکر انتقادی هویتی اصیل تر برای دانشجو معلم به ارمغان می آورد.

یکی از عواملی که به دانشجو معلمان در فهم هویت خود کمک می کند، «کارورزی» می باشد. کارورزی بستری حقیقی و عینی برای مواجه شدن دانشجو معلم با کلاس درس است. در کارورزی، دانشجو درک بهتری از هویت خود پیدا می کند و فرصت می یابد تا دانش نظری فراگرفته شده در دانشگاه فرهنگیان را با موقعیت های عملی پیوند دهد و در واقع می توان گفت کارورزی محل محک زدن هویت برای دانشجوی فرهنگیان است.

درست است که تجربه عملی نقش شایانی در کسب تجارب دارد اما «برنامه درسی و دانش نظری» نیز چارچوب لازم را برای کسب تجربه و فهم هویت فراهم می آورد. آشنایی با نظریه های یادگیری، روانشناسی تربیتی، فلسفه آموزش و... به دانشجو معلم کمک می کند تا پدیده های کلاس درس را با یک دید تحلیلی و ژرف بنگرد. گاهی اوقات هویت ها در لحظات بحرانی و چالشی رشد بیشتری می کنند. مثلا مواجهه با دانش آموزان دارای شرایط خاص یا شکست در تدریس و مشاهده ی نابرابری های آموزشی معلم را ملزم می کند تا توانایی ها و تعهدات و هویت خود را تکمیل نماید.

همچنین هویت یک معلم در خلا شکل نمیگیرد؛ بلکه در بازخورد هایی که از اطرافیان می گیرد دیده و اصلاح می شود. نگاه کنجکاو و اعتماد دانش آموزان، قدردانی یک همکار یا انتقاد یک والدین، همگی به دانشجو معلم می گویند: تو کیستی؟ چگونه دیده می شوی؟ این بازخورد ها به او کمک می کند تا تصویر خود از خویش را با تصویری که دیگران از او دارند مقایسه کند و به یک هویت و خودپنداره ی واقع بینانه دست یابد.

پس به طور کلی فهم هویت برای دانشجو معلم، حاصل تعامل دائمی بین درون و بیرون است. دانشجو معلمان سازندگان آینده ی این مرز و بوم هستند. هر گونه بی مهری و کم لطفی به آنان و فرآیند تعلیم و تربیتشان منجر به نقصان تربیت نسل های آینده می گردد. امید است با دانشگاه فرهنگیان و شیوه های مفیدی که در تربیت معلم اتخاذ کرده است، شاهد پرورش معلمانی نمونه باشیم و در پی آن نسل های آینده را باسواد و فرهیخته مشاهده کنیم. دانشگاه فرهنگیان سازنده ی هویت مریبان ما برای تعلیم متریبان ممتاز است. بنابراین بایستی توجه ویژه ای به این دانشگاه و دانشجویانش داشت. امید است که این متن برای خوانندگان نشریه ی جهت مفید واقع شده باشد.

معلم با سَفَه اندر غزا است

معلم را مُقام انبیا است

نماز عشق را او مقتدا است

معلم منتهای جهل ماهاست

به اخلاق نکو او آشنا است

به سر دارد همی سودای دانش

نباشد، این جهان ماتم سرا است

بدون او خرد همچون یتیمان

که دانش با معلم جان فرا است

همی دانش بیاموز از معلم.





معلم و

نرجس زهرایی

بازگشت به
اجتماع

وقتی از معلمی سخن می‌گوییم، اغلب تصویری از انتقال دانش در ذهن نقش می‌بندد. اما اگر عمیق‌تر بنگریم، معلم نه تنها آموزگار درس‌های کتاب، که آموزگار زیستن است. او در کارگاه پنهان کلاس، به دانش‌آموزان می‌آموزد که چگونه با هم بودن را تجربه کنند، چگونه تفاوت‌ها را تاب بیاورند و چگونه «من» خود را در پیوند با «ما» معنا کنند. اینجاست که نقش معلم در تربیت اجتماعی و هویت‌یابی نسل آینده، نقشی بی‌بدیل می‌شود. اما پرسش اینجاست: در کلاس‌های امروز، چه می‌گذرد؟ آیا ما معلمان آینده، خود برای چنین نقشی آماده‌ایم؟

کلاس درس؛ اولین جامعه‌ای که دانش‌آموز، تجربه می‌کند. پیش از آنکه کودک وارد جامعه بزرگ‌تر شود، جامعه را در کلاس درس تجربه می‌کند. کلاس، اولین فضایی است که در آن باید یاد بگیرد چگونه با دیگران تعامل کند، چگونه در عین رقابت، همکاری را بیاموزد و چگونه در برابر بی‌عدالتی بایستد. معلم در این فضا، تنها ناظر نیست؛ او «نظم‌بخش روابط» است.

نحوه برخورد معلم با دانش‌آموز ضعیف و قوی، نحوه تقسیم فرصت‌ها و نوع نگاهش به دانش‌آموزی از طبقه اجتماعی متفاوت، به دانش‌آموزان می‌آموزد که جهان اجتماعی، چگونه باید باشد. اگر معلم عادل باشد، دانش‌آموز می‌آموزد که عدالت، شدنی است. اگر معلم مدارا کند، دانش‌آموز مدارا را یاد می‌گیرد. اگر معلم صدای متفاوت را بشنود، دانش‌آموز می‌آموزد که تک‌صدایی نشانه قدرت نیست؛ و اگر معلم در برابر نابرابری بایستد، نسلی پرورش می‌یابد که سکوت در برابر ظلم را برنمی‌تابد.

هویت؛ روایتی که معلم در ساختنش سهیم است. هویت نه یک کشف، که یک ساخت است. نوجوان در سال‌های حساس مدرسه، مدام از خود می‌پرسد: من کیستم؟ به کجا تعلق دارم؟ پاسخ به این پرسش‌ها را او نه صرفاً از کتاب‌ها، که از آیین‌های می‌گیرد که دیگران پیش رویش می‌گیرند؛ و معلم، یکی از مهم‌ترین این آیین‌هاست.

نگاه معلم به هویت ملی، هویت دینی و هویت فرهنگی دانش‌آموز، در شکل‌گیری خودپنداره او نقشی تعیین‌کننده دارد. معلمی که هویت ایرانی را با افتخار روایت می‌کند، دانش‌آموزی پرورش می‌دهد که ریشه در خاک این مرزوبوم دارد. معلمی که ارزش‌های اخلاقی را در رفتار نشان می‌دهد، دانش‌آموزی می‌سازد که شرافت را از نجابت جدا نمی‌داند؛ و مهم‌تر از همه، معلمی که به دانش‌آموزان می‌آموزد هویتشان را نه در تقابل با دیگری، که در هم‌زیستی با او تعریف کنند، نسلی تربیت می‌کند که مرزهای ذهنی را بشکند و خود را شهروند جهان نیز ببیند.

شکاف بزرگ؛ وقتی خود معلم، هویت گم‌کرده است. اینجا به نقطه حساس می‌رسیم. آیا معلمی که خود در بحران هویت به سر می‌برد، می‌تواند هویت‌ساز نسل بعد باشد؟ آیا کسی که نسبت به جامعه دغدغه ندارد، می‌تواند شهروند مسئول تربیت کند؟

بسیاری از دانش‌جو معلمان، خود در فضایی رشد یافته‌اند که تفکر قربانی حفظ‌کردن شده و دغدغه‌مندی به اضافه‌کاری تعبیر شده است. آن‌ها شاید هرگز از خود نپرسیده‌اند: «نسبت من با این جامعه چیست؟، من چه مسئولیتی در قبال آینده این کشور دارم؟». و این، بزرگ‌ترین خلأ در مسیر تربیت معلم است؛ خلأیی که اگر پر نشود، معلمی خواهیم داشت که خود از معنا تهی است و تهی بودن او، نسلی را به بیراهه خواهد برد؛ به سوی معلمی که پیوندها را می‌بافد.

اگر قرار است معلم، نقش واقعی خود را در تربیت اجتماعی و هویتی ایفا کند، باید از امروز، از خود ما دانش‌جو معلمان شروع شود. باید فضایی در دانشگاه شکل بگیرد که در آن بتوانیم درباره نسبت خود با جامعه بیندیشیم. باید جرئت کنیم از خود بپرسیم: «من چه تصویری از جامعه آرمانی دارم؟». باید یاد بگیریم که تفاوت‌ها را نه تهدید، که فرصت ببینیم. باید تمرین کنیم که صدای متفاوت را بشنویم و تاب آوردن نقد را بیاموزیم. باید درک کنیم که تربیت اجتماعی، فقط آموزش مهارت‌های زندگی در یک کتاب نیست؛ بلکه زیستن در فضایی است که در آن، همکاری بر رقابت، عدالت بر تبعیض و همدلی بر بی‌تفاوتی اولویت دارد، و مهم‌تر از همه، باید بدانیم که هویت‌سازی، نه با شعار، که با «بودن» اتفاق می‌افتد. دانش‌آموز نمی‌شنود که ما چه می‌گوییم؛ می‌بیند که ما چه هستیم.

معلمی که قرار است مهندس پیوندهای اجتماعی و معمار هویت‌های فردا باشد، خود نیازمند نقشه راهی روشن است. نقشه‌ای که در آن، «چرایی» معلمی‌اش، پیش از «چگونگی» آن قرار دارد و این نقشه را نه هیچ کس دیگر، که خود او باید برای خویش ترسیم کند؛ با پرسیدن، با تردید کردن، با انتخاب کردن و با زیستن آنچه می‌خواهد به دیگران بیاموزد؛ چرا که در نهایت، معلمی که هویت خود را نیافته، نمی‌تواند به دیگری هویت ببخشد و معلمی که پیوند خود با جامعه را گسسته، نمی‌تواند پیوندها را ببافد؛ پس بیایید از خود شروع کنیم؛ از امروز، از همین لحظه، از عمیق‌ترین پرسش‌هایی که می‌توانیم از خویش بپرسیم.

تداوم

آموزش

در شرایط

بحران

و جنگ

زهرا امیدوار



تمام جنگ‌ها از اول تاریخ تا به امروز دارای ابعاد مختلفی بوده‌اند؛ ابعادی که هرچند متفاوت و گاه دور از چشم‌اند، اما تأثیر خود را بر پیکر جامعه به جا گذاشته‌اند. گاه این تأثیرات در لحظه خود را نشان می‌دهند؛ مانند ساختمانی که در اثر برخورد موشک تخریب شده است. اما گاهی برای دیدن و شناسایی این اثرات باید کمی صبوری کرد! اصل تعلیم و تربیت و آموزش از آن اثراتی است که صبوری می‌طلبد و با مخفی کردن خود، ذهن مخاطب را به بازی می‌گیرد.

تأثیر جنگ بر نظام تعلیم و تربیت و مدرسه را می‌توان از جهت‌های گوناگونی مورد بررسی قرار داد؛ چراکه به تعداد گروه‌های درگیر، پنجره نگاه به مسئله وجود دارد. اثرات جنگ بر بخش انسانی پیکره آموزش و پرورش را می‌توان در چند جهت مورد بررسی قرار داد:

۱. اثرات بر دانش‌آموزان:

دانش‌آموزان، چه در سن کودکی به سر برند و چه نوجوانی، به دلیل روحیه خاص خود اثربخشی زیادی از جنگ دارند. در گروهی، این اثربخشی با نگرانی، اضطراب و ناامیدی همراه است. در اکثر موارد اثر محیط، که شامل اخبار، والدین و... می‌باشد، مزید بر علت است.

گروهی دیگر به دنبال نقش‌آفرینی در این عرصه هستند و تمام تلاش خود را می‌کنند تا به اندازه خود اثرگذار باشند. این گروه برای خود وظیفه تعیین می‌کنند. این وظیفه خواه دعوت به آرامش و روشنگری برای دیگران است، خواه کمک در برپایی موبک و خواه کمک به دوستانشان در درس‌ها و آموزش مجازی.

۲. اثرات بر معلمان:

جنگ هم در مورد نگرانی برای خانواده و امرار معاش، و هم در بحث چگونگی آموزش به کودکان به طوری که بیشترین بهره‌وری را در نتیجه داشته باشد، بر معلمان تأثیرگذار است. عدم اتصال پایدار به اینترنت، عدم اتصال به اینترنت بین‌الملل برای تهیه محتوا، و عدم دسترسی به برخی دانش‌آموزان از مواردی هستند که می‌توان به عنوان چالش‌های کلاس مجازی از آن‌ها نام برد. این چالش‌ها با افزایش سن معلمان تشدید می‌شوند.

۳. اثرات بر والدین:

نگرانی برای جان و مال و آینده فرزندان، خستگی از وضعیت نامعلوم و تمام‌مدت چانه زدن با دانش‌آموزان برای درس خواندن، از جمله چالش‌هایی است که می‌توان به آن در مورد والدین اشاره کرد.

حال سؤال اینجاست که در راستای کمک به این وضع و نقش‌آفرینی به عنوان شهروندی فعال و عامل نظام تعلیم و تربیت، وظیفه ما چیست؟

• باید توجه داشت روحیه کودکان از تأثیرپذیری بیشتری برخوردار است و محیط اثر بیشتری بر آنان دارد؛ پس بهتر است فعالیت‌هایی برای تزریق امید و آرامش طراحی کرد.

• گاه عامل تشویش دانش‌آموزان، والدین آنان هستند. باید سعی در برطرف کردن این عامل نمود؛ اما باید توجه داشت که در شرایط حساس، بیشتر همدلی و وارد شدن از دریچه قلب کارساز است تا بعد بر فکر نیز اثر گذارد.

باید تمام تلاشمان را در راستای انعطاف‌پذیری انجام دهیم تا دانش‌آموزان نیز این روحیه را از ما یاد بگیرند. پس انتقاداتی مثل «ای کاش حضوری بود»، «آموزش مجازی به درد نمی‌خورد»، «این چه وضعیت اینترنت است» و... را جلوی دانش‌آموزان مطرح نکنیم.

• برای بهبود کیفیت تدریس می‌توان از انیمیشن‌های مرتبط با موضوع استفاده کرد که هم جذاب هستند و هم در ذهن دانش‌آموزان بیشتر و بهتر می‌مانند.

• در شرایط جنگی، وظایف تمام اقشار جامعه بازتعریف می‌شود و معلمان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آموزش قبل از جنگ باید با آموزش بعد از جنگ متفاوت باشد و مفاهیم مورد نیاز به کودکان از طریق طراحی طرح‌درس‌های مرتبط آموزش داده شود. می‌توان از مفاهیمی مانند وطن‌دوستی، شجاعت، مقاومت، قهرمان‌پروری و... استفاده کرد.

• در بستر حضوری و برای رفع اشکال و انجام کارهای تربیتی می‌توان از ظرفیت موبک‌ها و تجمعات شبانه استفاده کرد.

نقش

و

معلم

در

تربیت

نسل

آینده

احمد رضا مومی زاده



مقدمه: بحران تعاریف در جهان شبکه ای

در شرایطی که مرز های میان دانش و اطلاعات فروریخته و دسترسی به روایت های مختلف از جهان به سادگی یک کلیک شده است، تعریف سنتی از معلم به عنوان تنها منبع انتقال دانش، کارکرد خود را از دست داده است. امروز، معلم نه در یک جزیره دور افتاده، بلکه در متن طوفانی از تحولات اجتماعی، فناورانه و سیاسی ایستاده است. بازخوانی نقش معلم در شرایط کنونی، نه یک انتخاب حرفه ای، بلکه ضرورت وجودی برای تداوم حیات نظام آموزشی است.

تاثیر شرایط جامعه بر موضوع تربیت:

شرایط امروز جامعه که با شتاب تغییرات، تکثیر روایت ها و تضعیف مرجعیت های سنتی شناخته می شود. مستقیماً بر فضای کلاس درس سایه افکنده است. دانش آموز امروز، موجودی چند وجهی است که همزمان در واقعیت فیزیکی مدرسه و دنیای مجازی پر سرعت زیست می کند. این دوگانگی زیست دیجیتال و حقیقی، شکافی در هویت دانش آموز ایجاد کرده است که می تواند به بیگانگی با ساختار رسمی آموزش منجر شود. در چنین فضایی تربیت دیگر یک کنش خطی و دستوری نیست، بلکه یک ضرورت وجودی برای تداوم حیات نظام آموزشی است.

وظایف نوین معلم:

اگر وظیفه دیروز معلم آموزش محتوا بود، وظیفه امروز او معماری معنا و اندیشه است. معلم نوین در سه مورد می تواند نقش ایفا کند:

1. تسهیل گر انتقادی: معلم نباید اطلاعات را دیکته کند، بلکه باید به دانش آموز بیاموزد که چگونه انبوه اطلاعات را فیلتر، تحلیل و ارزیابی کند. 2. پل ارتباطی: معلم باید میان دنیای تجربه شده ی دانش آموز در بیرون از مدرسه و سر فصل های رسمی آموزشی، پیوند برقرار کند تا مدرسه به محیطی معنادار تبدیل شود. 3. الگوی اخلاق مدنی: در جامعه ای که قطب بندی های اجتماعی، اعتماد را فرسوده کرده است. معلم باید نماد رواداری، عدالت اخلاقی و پابندی به حقیقت باشد. نه به واسطه شعار، بلکه از طریق نحوه ی مواجهه با اختلاف نظر ها.

چالش ها:

یکی از چالش های بنیادین امروز، ناهمگونی میان پیام های خانواده، ساختار رسمی مدرسه و جو عمومی جامعه است. وقتی دانش آموز در خانه با یک منطق، در مدرسه با منطقی دیگر و در فضای مجازی با جریانی متفاوت مواجه می شود، دچار تشتت هویتی می گردد. معلم در این میان در خط مقدم این گسست قرار دارد. چالش اصلی اینجاست که چگونه می توان بدون ورود به منازعات سیاسی، فضایی ایجاد کرد که در آن گفت و گوی میان نسلی و تفاهم برسر ارزش های بنیادین ممکن شود.

پیشنهادات راهبردی:

تغییر رویکرد آموزش ضمن خدمت: تمرکز بر مهارت های نرم نظیر سواد رسانه ای، تسهیل گری گفت و گو و روان شناسی دوران گذار، به جای تمرکز صرف بر روش های کلاسیک. حفظ استقلال حرفه ای: نظام آموزشی باید با حمایت از آزادی عمل معلم در چارچوب قانون و اخلاق، به او اجازه دهد تا از کلاس درس، فضایی برای تعامل واقعی بسازد.

مدرسه و خانواده: ایجاد پیوند ساختارمند میان مدرسه و نهاد های مدنی/خانواده برای کاهش شکاف روایت ها و هم افزایی در تربیت شهروند. تامل انتقادی و آزاد اندیشی: تبدیل جلسات شورای معلمان به فضایی برای نقد سازنده، تبادل تجربه و بازخوانی مسائل روز به گونه ای که معلم خود را نه کارمند اداری بلکه روشنفکر متعهد ببیند.

جمع بندی هویتی:

معلم در تراز انقلاب آموزشی، نه یک دستگاه تولید نمره بلکه یک معمار جان و جهان نسل آینده است. هویت معلمی در دوران کنونی در گرو استقلال فکری و تعلق عمیق به خیر عمومی است. اگر معلم بتواند در طوفان روایت ها، چراغ عقلانیت و اخلاق را در کلاس درس روشن نگه دارد. نه تنها از کیان مدرسه محافظت کرده بلکه سنگ بنای جامعه ای تاب آور مسئول و توسعه یافته را بنا نهاده است.

سیاست ورزی آگاهانه معلم، همین ایستادن بر مدار حقیقت و تربیت انسان های آزاد است.

آزادی دانشجو معلمان!

سهیل جمشیدی

بلوغ حرفه‌ای از نحوه مواجهه با مسئله آغاز می‌شود. دانشجومعلم قرار نیست همیشه موافق باشد، اما باید بداند چگونه مخالفت کند. تفاوت میان گلایه هیجانی و پیگیری مستند و محترمانه، همان مرزی است که هویت معلمی را شکل می‌دهد. اگر شیوه یک آزمون منصفانه به نظر نمی‌رسد، می‌توان به جای واکنش‌های پراکنده، با مستندات و گفت‌وگوی مستقیم موضوع را پیگیری کرد. اگر بخشنامه‌ای ابهام دارد، درخواست توضیح رسمی راهی حرفه‌ای‌تر از تفسیرهای عجولانه است. دانشگاهی که پرسش را تهدید نداد و پاسخ‌گویی را ضعف تلقی نکند، در حال تربیت معلمی است که فردا در کلاس درس نیز به جای خاموش کردن صداها، آن‌ها را مدیریت و هدایت می‌کند. آزادی زمانی ارزش تربیتی دارد که به گفت‌وگوی مسئولانه منتهی شود.

دانشجومعلم می‌تواند شیوه تدریس خود را بیازماید، سبک ارتباط با دانش‌آموز را تمرین کند و به تدریج هویت حرفه‌ای‌اش را شکل دهد. این تجربه عملی، خود نوعی آزادی حرفه‌ای است. فعالیت‌های فرهنگی، علمی و تشکیلی نیز بستر مشارکت و مسئولیت‌پذیری را فراهم می‌کنند. بنابراین مسئله، نبود آزادی نیست؛ بلکه شکل و چارچوب تجربه آن است. چالش اصلی زمانی شکل می‌گیرد که آزادی به «امتیازی قابل تنظیم» تبدیل شود؛ یعنی تا جایی پذیرفته شود که با تصویر رسمی از معلم آینده تعارض نداشته باشد. این وضعیت بیشتر در حوزه بیان دیدگاه‌های انتقادی یا مطالبات صنفی دیده می‌شود. هر نظام تربیتی نیازمند چارچوب است؛ اما تفاوت مهم در منطق این چارچوب‌هاست.



آزادی دانشجومعلمان دانشگاه فرهنگیان نه کاملاً سلب شده و نه به‌طور کامل محقق. این آزادی واقعی است، اما مشروط و نیازمند بازتعریف. چالش اصلی، عبور از نگاه صرفاً انضباطی و حرکت به سوی نگاه تربیتی به آزادی است. دانشجومعلمی که در دوران تحصیل فرصت تجربه، انتخاب و گفت‌وگو داشته باشد، در آینده معلمی خواهد بود که می‌تواند هم نظم را حفظ کند و هم آزادی را آموزش دهد. چنین معلمی محصول اعتماد و تربیت آگاهانه است، نه نتیجه کنترل صرف. شاید مهم‌ترین دستاورد این مسیر آن باشد که دانشجومعلم پیام‌آور آزادی و مسئولیت در تقابل با یکدیگر نیستند؛ آزادی درست فهمیده‌شده، خود آغاز مسئولیت است.

اگر محدودیت‌ها با توضیح، شفافیت و هدف آموزشی همراه باشند، می‌توانند سازنده باشند. اما اگر صرفاً برای پیشگیری و حذف انتخاب طراحی شوند، فرصت یادگیری مسئولیت کاهش می‌یابد. مسئولیت واقعی زمانی شکل می‌گیرد که فرد امکان انتخاب داشته باشد و پیامد آن را درک کند، نه زمانی که از ابتدا از انتخاب محروم شود. بسیاری از معلمان با سابقه در کلاس درس از استقلال حرفه‌ای قابل توجهی برخوردارند. آن‌ها درباره شیوه تدریس، مدیریت کلاس و نحوه تعامل با دانش‌آموز تصمیم‌گیرنده‌اند. این در حالی است که در دوران دانشجویی، با محدودیت‌های بیشتری مواجه بوده‌اند. این تناقض نشان می‌دهد آزادی حرفه‌ای نتیجه اعتماد و رشد تدریجی است، نه صرفاً محصول محدودسازی اولیه. بنابراین پرسش اصلی این نیست که «آیا باید آزادی داد یا نه؟»؛ بلکه این است که «آزادی چگونه و در چه مسیری تجربه شود؟»

آزادی برای یک دانشجو صرفاً یک امتیاز آموزشی یا خواسته فردی نیست؛ بخشی از فرآیند رشد، هویت‌یابی و یادگیری مسئولیت اجتماعی است. دانشگاه جایی است که فرد می‌آموزد چگونه فکر کند، انتخاب کند، خطا کند و پیامد انتخاب‌هایش را بپذیرد اما وقتی سخن از دانشگاه فرهنگیان به میان می‌آید، موضوع پیچیده‌تر می‌شود. اینجا فقط محل تحصیل نیست؛ محل تربیت معلم است. دانشجومعلم از همان روز نخست، تنها یک دانشجو تلقی نمی‌شود؛ او «معلم آینده» است. همین نگاه، آزادی او را از یک تجربه عادی دانشگاهی به مسئله‌ای حساس و گاه چالش‌برانگیز تبدیل می‌کند. پرسش اساسی این است: آیا می‌توان بدون تجربه زیسته آزادی، معلمی مسئول، آگاه و اثرگذار پرورش داد؟

دانشجومعلمان در موقعیتی دوگانه زندگی می‌کنند. از یک سو، دانشجو هستند و انتظار دارند همانند دیگر دانشجویان امکان پرسش، نقد و تجربه داشته باشند. از سوی دیگر، به‌عنوان نیروهای متعهد به نظام آموزشی دیده می‌شوند که باید از همان ابتدا معیارهای حرفه‌ای معلمی را رعایت کنند این دوگانگی ذاتاً منفی نیست؛ حتی می‌تواند فرصتی تربیتی باشد. اما اگر نقش «معلم آینده بودن» تمام فضای دانشجویی را تحت‌الشعاع قرار دهد، آزادی به تجربه‌ای محتاطانه و محدود تبدیل می‌شود. برای مثال، اگر برنامه هفتگی ناگهان تغییر کند و کلاس مهمی با کارورزی تداخل پیدا کند، پرسیدن دلیل این تصمیم طبیعی است. اگر نمره‌ای اشتباه ثبت شده باشد، پیگیری آن بی‌احترامی محسوب نمی‌شود. حتی گلایه درباره وضعیت خوابگاه یا امکانات آموزشی نیز بخشی از زیست عادی دانشجویی است. این‌ها نشانه بی‌نظمی نیست؛ نشانه زنده بودن یک محیط دانشگاهی است.

برای داوری منصفانه باید آزادی‌های موجود را نیز دید. دانشجومعلمان از امنیت نسبی شغلی برخوردارند؛ مزیتی که بسیاری از دانشجویان دیگر حتی پس از فارغ‌التحصیلی ندارند. این امنیت، امکان برنامه‌ریزی بلندمدت‌تری برای زندگی فراهم می‌کند. همچنین تجربه کارورزی و حضور در کلاس درس، نوعی استقلال عملی ایجاد می‌کند.

سیاست‌ورزی آگاهانه و غیرجناحی معلم

معلم امروز در موقعیتی ایستاده است که نمی‌تواند نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی پیرامون خود و دانش‌آموزانش بی‌تفاوت باشد. دانش‌آموزان، به‌ویژه در دوره‌ی نوجوانی، با انبوهی از اخبار، روایت‌ها و تحلیل‌ها از فضای مجازی و رسانه‌ها وارد کلاس می‌شوند و پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند که اغلب رنگ‌وبوی سیاسی دارد. در این میان، معلم با یک تنش جدی روبه‌روست: چگونه می‌توان آگاهانه و مسئولانه به این پرسش‌ها پاسخ داد، بدون آن‌که به جانبداری جناحی یا سیاسی‌کاری آلوده شد؟ در اینجا تلاشی است برای روشن کردن همین مرز ظریف.

مسئولیت اجتماعی معلم را نمی‌توان صرفاً به انتقال محتوای درسی محدود کرد. این مسئولیت، دست‌کم دو بُعد اساسی دارد. بُعد نخست، فردی و حرفه‌ای است؛ یعنی میزان آگاهی، انصاف، قدرت تحلیل و تعهد اخلاقی که به نقش آموزش و پرورش در تربیت شهروندانی مسئول، نخستین فضاهایی است که دانش‌آموز در آن با مفهوم نادیده‌گرفتن این واقعیت، به معنای واگذاری تربیت

سیاسی‌کاری است. تربیت سیاسی به معنای آموزش حزب، توانایی تحلیل، تشخیص درست از نادرست، در مقابل، سیاسی‌کاری با ساده‌سازی مسائل پیچیده، تحریک می‌شود. تجربه نظام‌های آموزشی مختلف نشان داده بلکه اعتماد دانش‌آموز به معلم و مدرسه را نیز تضعیف می‌کند.

قرآن بر «تفکر»، «تدبیر» و «مسئولیت‌پذیری»، و همچنین انتخاب آگاهانه، نشان می‌دهد که رشد سیاسی به‌مثابه فهم علامه طباطبایی نیز بر استقلال فکری و پرهیز از تبعیت، نه فردی خشی و بی‌موضع، بلکه انسانی متعهد به عقلانیت، و هیجان می‌پرهیزد.



نکته‌ی محوری در این بحث، تمایز میان تربیت سیاسی و جناح یا خط فکری خاص نیست؛ بلکه به معنای پرورش شنیدن دیدگاه‌های مختلف و پذیرش مسئولیت اجتماعی است. هیجانات، القای نظر و استفاده‌ی ابزاری از دانش‌آموزان شناخته است که سیاسی‌کاری نه تنها به رشد سیاسی منجر نمی‌شود،

در متون دینی، آگاهی و تعقل جایگاه برجسته‌ای دارد. تأکید سیره‌ی پیامبر(ص) و ائمه(ع) در دعوت به بصیرت و عمیق واقعیت‌ها امری ارزشمند است. اندیشمندانی چون کورکورانه تأکید کرده‌اند. در این چارچوب، معلم غیرجناحی اخلاق و حقیقت است؛ کسی که از افتادن در دام تعصب

یکی از دشوارترین موقعیت‌ها برای معلم، زمانی است که دانش‌آموز پرسشی سیاسی یا اجتماعی حساس مطرح می‌کند. سکوت کامل، اغلب به معنای حذف نقش تربیتی معلم است و پاسخ‌های جهت‌دار نیز می‌تواند کلاس را به میدان تقابل فکری تبدیل کند. در این میان، نقش معلم به‌عنوان «معمار پرسش» اهمیت پیدا می‌کند. معلم می‌تواند به‌جای ارائه‌ی پاسخ قطعی، با طرح پرسش‌های مکمل، ارائه‌ی اطلاعات معتبر و نشان دادن زوایای مختلف یک مسئله، دانش‌آموز را به تفکر و گفت‌وگوی عقلانی دعوت کند. در این رویکرد، کلاس درس به فضایی امن برای اندیشیدن تبدیل می‌شود، نه محلی برای تبلیغ یا سکوت.

یافته‌های پژوهشی و دیدگاه‌های مسئولان آموزشی نشان می‌دهد که بدون رشد سیاسی خود معلمان، سخن‌گفتن از تربیت سیاسی دانش‌آموزان بی‌معناست. معلمی که ابزار تحلیل و گفت‌وگوی انتقادی را نیاموخته، ناخواسته یا به کلی گویی پناه می‌برد یا به جانبداری. از همین رو، بر ضرورت برگزاری دوره‌های توانمندسازی، کرسی‌های آزاداندیشی و حمایت نهادی از نقد سازنده‌ی معلمان تأکید شده است. آموزش و پرورش باید فضایی باشد که همه‌ی سلاقی قانونی در آن احساس امنیت کنند؛ زیرا جناحی شدن مدرسه، به‌درستی «سم نظام تربیتی» دانسته شده است.

سیاست‌ورزی آگاهانه و غیرجناحی معلم، نه کناره‌گیری از مسائل جامعه است و نه ورود به بازی‌های حزبی. این نوع سیاست‌ورزی، کنشی اخلاقی و مسئولانه است که هدف آن پرورش شهروندانی آگاه، مستقل و پرسشگر است. در این نگاه، معلم سیاست را تحلیل می‌کند، گفت‌وگو را سامان می‌دهد و ذهن‌ها را به پرسیدن عادت می‌دهد، اما هرگز ابزار جناح‌ها نمی‌شود. چنین رویکردی می‌تواند مدرسه را به مکانی برای رشد عقلانی و اجتماعی نسل آینده تبدیل کند؛ جایی که در آن، آموزش نه محل شعار است و نه سکوت، بلکه عرصه‌ی اندیشیدن و مسئولانه زیستن.

اولین روزی که پشت تریبون ایستادم!

صادق خسروی بیگدلی

بعد از اتمام برنامه، چند نفر از بچه‌ها آمدند جلو و گفتند حرف‌هایم را دوست داشته‌اند. یکی از آن‌ها گفت: «من سال بعد می‌خواهم مثل تو در جمع صحبت کنم؛ می‌شود کمک کنی؟» باورم نمی‌شد! کسی از من کمک خواسته بود. من که تا دیروز از صحبت در جمع می‌ترسیدم، امروز می‌توانستم به کسی کمک کنم.

آن روز فهمیدم ۱. معلمی از کلاس درس شروع نمی‌شود؛ از همان لحظه‌هایی شروع می‌شود که جرأت می‌کنیم کاری برای پیشرفت و تأثیرگذاری بر فرزندان کشور عزیزمان انجام دهیم.

۲. تأثیرگذاری به مدرک و کلاس درس ربط ندارد؛ به صمیمیت و صداقت ربط دارد.

۳. ما دانشجویان معلم، حتی قبل از ورود به مدرسه هم می‌توانیم معلم باشیم؛ برای هم‌کلاسی‌هایمان، برای دوستانمان و برای خانواده‌مان.

هنوز آن روز را فراموش نمی‌کنم؛ اولین باری که جرأت کردم در جمع حرف بزنم، اولین باری که کسی از من خواست کمکش کنم و اولین باری که طعم شیرین تأثیرگذاری را چشیدم.

آن روز فهمیدم چرا امام خمینی (رضوان‌الله‌علیه) فرمودند: «معلمی شغل انبیاست.» چون معلم کسی است که جرأت می‌دهد، انگیزه می‌دهد و راه نشان می‌دهد؛ حتی اگر هنوز پشت میز کلاس ننشسته باشد.

ترم چهارم دانشجو معلمی بودم. هنوز به مدرسه نرفته بودم و کارورزی هم شروع نشده بود، اما دلم می‌خواست زودتر بچشم معلمی یعنی چه. همه اساتید می‌گفتند: «معلمی فقط تدریس نیست»، اما من درک نمی‌کردم یعنی چه؛ تا اینکه...

آن روز قرار بود در دانشگاه جشن نیمه شعبان برگزار شود. مسئول فرهنگی از بچه‌ها خواسته بود اگر ایده‌هایی برای اجرای برنامه دارند، اعلام کنند. همیشه دوست داشتم در جمع صحبت کنم، اما خجالت می‌کشیدم. این بار اما گفتم: «این فرصت را از دست ندهم.» داوطلب شدم تا درباره «نقش جوان در ظهور» برای دانشجویان صحبت کنم. شب قبلش کلی مطالعه کردم؛ از احادیث امام زمان (عج) گرفته تا خاطرات شهدای دانشجویان. اما آنچه بیشتر به من انگیزه داد، یادآوری حرف استادم بود که گفت: «شما معلم آینده‌اید؛ از حالا باید تمرین کنید.»

روز جشن، وقتی پشت تریبون رفتم، دلم فرو ریخت و برای چند ثانیه نفسم بند آمد. همه‌ی هم‌دانشجویی‌ها و اساتید نگاهم می‌کردند. چند ثانیه سکوت کردم و نفس عمیقی کشیدم. نگاهم به استاد راهنمایم افتاد که لبخند می‌زد و سرش را به نشانه تأیید تکان می‌داد.

صحبت را با نام خدا شروع کردم. کم‌کم حرف‌ها روان شد. از این گفتم که ما معلمان آینده می‌توانیم با تربیت نسلی مهدوی، زمینه‌ساز ظهور باشیم. گفتم که امام زمان (عج) به ما نگاه می‌کند و می‌بیند چقدر برای تعلیم و تربیت بچه‌های این سرزمین تلاش می‌کنیم.

وسط صحبت‌هایم، یکی از دانشجویان سال‌بالایی پرسید: «خودت چقدر به این حرف‌هایی که می‌زنی عمل می‌کنی؟» سؤال خوبی بود. مکث کردم و گفتم: «راستش من هنوز اول راهم، اما تلاشم این است که هر روز یک قدم به معلمی که امام زمان دوست دارد نزدیک‌تر شوم. شاید امروز، همین که جرأت کردم بیایم اینجا و با شما حرف بزنم، یک قدم باشد.» همه لبخندی مهربانانه و تأییدکننده زدند. همان لحظه فهمیدم صمیمیت با مخاطب از هر تکنیک سخنوری مهم‌تر است.



اولین روز معلمی!

فاطمه صحراگرد



اولین تجربه معلمی بود؛ اولین باری بود که کسی در دنیایی غیر از بازی‌های بچگانه مرا معلم صدا می‌زد. وقتی بچه‌ها مرا «خانم معلم» صدا می‌زدند یا می‌گفتند «خاله آیدا»، قند در دلم آب می‌شد. یعنی واقعاً معلم شده‌ام؟ یعنی مرا دوست دارند؟ نمی‌دانم در وصفش چه بگویم. گاهی وقت‌ها کلمات فرصت بیان احساسات را به ما نمی‌دهند و من دقیقاً در همین جا قرار گرفته‌ام.

وقتی به گذشته برمی‌گردم و به یاد می‌آورم که با انگشتان رنگی روی صورت پسر بچه‌ها نقاشی می‌کشیدم یا روی صورت دختر بچه‌ها قلب می‌کشیدم، وقتی سنگ‌های کوچک را داخل بطری آب می‌انداختیم یا حتی وقتی با گروهی از بچه‌ها فوتبال بازی می‌کردم، زمانی که احساس می‌کردم بار دیگر به دنیای کودکی بازگشته‌ام...

نمی‌دانم از لذت کدام یک باید بگویم یا حتی چطور توصیفش کنم. فقط می‌دانم که در آن لحظه خوشحال‌ترین خودم بودم؛ خوشحال‌ترین معلمی که روی کره زمین است. مگر معلم جز شوق زندگی، آن هم در کنار دانش‌آموزانی با دلی ساده و احساساتی سرشار از پاکی، چه می‌خواهد؟ خنده‌های واقعی؟ مهربانی؟ یا دوست داشته شدن زیاد؟ کدام یک؟ من همه این‌ها را در آن لحظه داشتم و چه چیزی قشنگ‌تر از این؟ آن هم برای یک دختر نوجوان معلم.

نمی‌دانم چند بار دیگر قرار است این لحظات را تجربه کنم، اما می‌توانم با تمام وجودم بگویم آن روزها انگار اولین تجربه زیستن با قلبی پر از شادی و بدون اندکی غم بود.

روایت حضور!

در روز اول، تئاتر سایه‌ای از داستان قاسم بن الحسن را روی پرده به نمایش درآوردیم. بچه‌ها مجذوب سایه‌های روی پرده بودند. پرده پاراوانی که روزی در آزمایشگاه مدرسه خاک می‌خورد، به برکت نور حسین (ع) جان گرفته و مرکز توجه دانش‌آموزان شده بود. سپس کارگاه نقاشی و کاردستی به راه انداختیم و پس از بازی و مسابقه‌ای دوستانه، بچه‌ها با شور و اشتیاق فردا راهی خانه‌هایشان شدند.

در روز بعد، با تیم تئاتر سایه‌ها روایتی از سردار حاج قاسم سلیمانی را روی پرده کشیدیم. ما بیشتر از بچه‌ها ذوق داشتیم؛ چون تلاش شبانه‌روزی‌مان را در دو هفته اخیر می‌دیدیم که به نتیجه‌ای بسیار درخشان رسیده بود.

آری، عشق حسین (ع) در وجود یکایک کودکان شعله‌ورتر شده بود و ما و بچه‌ها با قلبی بی‌تاب به استقبال اربعین شتافتیم.

در یکی از روزهای گرم تابستان سال ۱۴۰۴ بود که آتش عشق به حسین علیه‌السلام را در وجودم حس می‌کردم. هنوز محرم نیامده بود و طبل مداحی‌ها به صدا درنیامده بود، اما بوی محرم از همین روزها به مشام می‌رسید و این آتش عشق هر لحظه شعله‌ورتر می‌شد.

از طرفی می‌خواستیم به هیئت محرم شهرمان بروم و برای خدمت‌رسانی در آنجا اعلام حضور کنم و از طرفی دیگر دوست داشتم عشق به تعلیم و تربیت را به عشق به حسین (ع) پیوند بزنم. به همین دلیل به مهد کودک هیئت فکر می‌کردم.

محرم آمد و من بی‌تاب و تنها! زمینه‌ای برای ایده‌ای که در سر می‌پروراندم فراهم نبود و روزها از هم پیشی می‌گرفتند. لحظات به سرعت از جلوی چشمانم رد می‌شدند که در یکی از آن‌ها با صدای زنگ تلفن از جا بلند شدم. مسئول فرهنگی بسیج دانشجویی دانشگاه بود که مرا دعوت می‌کرد تا در طرح فرهنگی «مدرسه عاشورا» علم را بردارم و به دبستان شهید سلیمانی بروم.

برنامه‌ریزی‌ها را انجام دادیم و با یک تیم ۱۲ نفره طرحمان را با کادر مدرسه در میان گذاشتیم. موعد اجرای طرح که رسید، خودم را در جمعی باورنکردنی از محبان امام حسین (ع) دیدم که تعدادشان سه برابر نفرات اولیه بود. به شکلی فوق‌العاده، تیم کم‌تجربه ما کارهایی بزرگ را انجام می‌داد که وقتی به آن‌ها فکر می‌کنم، به دستان یاری‌گر امام مهربانان پی می‌برم. آری، ما در مکتب حسین (ع) بزرگ شدیم و عزت یافتیم و بسیار آموختیم.



گاهی انجام برخی کارها و بیان برخی جملات، آنچنان تأثیری را به ناگهان در فرد مقابل می‌گذارد، که بدون اینکه متوجه گذر زمان شود، فقط به یک نقطه بنگرد و او را ساعت‌ها در تفکری عمیق گم کند. کودکی دو ساله غافل از خطر، ناگهان به خیابان می‌دود، بی‌آنکه متوجه ماشینی باشد که با سرعت به او نزدیک می‌شود. دویدن به سوی او و نجاتش از آن حادثه تلخ، بیانی آشکار از رسالت بزرگتر ما است: آموزش نسلی که در آینده از آسیب‌ها در امان بماند. هر دو، معنای نجات را در خود دارند؛ یکی نجات از خطر آبی، دیگری نجات از خطراتی که در آینده برای آنها وجود دارد.

در هیاهوی زندگی روزمره، کودکانی هستند که نادیده گرفته می‌شوند؛ نه آنکه وجود ندارند، بلکه کسی عمیق به آنان نمی‌نگرد، در خانه، مدرسه و جمع‌های خانوادگی، چنان همه غرق خویش هستند که فراموش می‌کنند کودکانی نیز تشنه‌ی نگاهی مهربان‌اند؛ این نادیده‌انگاشته‌شدگان، به تدریج می‌آموزند خود را پنهان کنند، سخن نگویند، و در خویش فرو روند. می‌پندارند که اگر دیده نمی‌شوند، شایستگی دیده شدن را ندارند و اگر لحظه‌ای این پرده را کنار بزنیم، چه خواهیم دید؟ جهانی پر از احساسات ناب، استعدادهای نهفته و اندیشه‌هایی که هرگز مجال بروز نیافته‌اند؛ شاید شاعری بزرگ در پس این سکوت سنگین، شاید دانشمندی آینده‌ساز در خلوت اتاقی کوچک. رسالت ما نخست، دیدن این اصل وجودی است، نه ظاهری که دیگران می‌بینند.

روایت

زمان!

نرگس رحیمی یار

پس از این دیدن، نوبت پذیرش بی‌قید و شرط فرا می‌رسد. باید کودک را با تمام خوبی‌ها و کاستی‌هایش بپذیریم و دوست بداریم؛ نه به خاطر نمره‌ای که می‌گیرد یا رفتاری که دارد، بلکه صرفاً به خاطر خودش. این عشق بی‌قید و شرط برای کودکی که هرگز جدی گرفته نشده، همچون بارانی بر زمین خشک می‌ماند. اندکی محبت واقعی، او را شکوفا می‌کند؛ اما عشق به تنهایی کافی نیست. همگام با آن، باید خصلت‌های نیک را به او آموخت. راستگویی، مهربانی، مسئولیت‌پذیری؛ نه با تحکم و اجبار، بلکه با صبوری و استدلال. باید به او یاد داد چگونه خوب را از بد تشخیص دهد. و سرانجام، باید میدان داد تا خود تصمیم بگیرد. روزی فرا میرسد که تنها خواهد ماند و آنگاه اگر اندیشیدن را آموخته باشد، راه درست را خود خواهد یافت. گاهی یک عمل، یک حرف، حتی گاهی یک سکوت، می‌تواند یک جهان را دگرگون کند.

حسین، ابتدا سر ناسازگاری داشت؛ نه پاسخ می داد و نه تمایلی به همراهی نشان می داد و دیگران را هم به فوتبال در کوچه تشویق می کرد. اما یک اتفاق ساده همه چیز را تغییر داد. هنگام بازی، توپ را با قدرت به صورتم زد؛ اشک در چشمانم جمع شد. لحظاتی بعد با نگرانی کنارم ایستاد و عذر خواست. همان لحظه یخ میان ما آب شد و از آن پس، صمیمی ترین همراه من شد.

آرمین، با وجود شرایط سخت خانوادگی، استعدادی چشمگیر داشت؛ محاسبات دشوار را در لحظه پاسخ می داد. در پایان اردو، تاسی گلی برایم ساخت و هدیه داد؛ یادگاری کوچک از استعدادی بزرگ در دل محرومیت.

روز آخر، گفت و گوهایمان به تاریخ و وطن کشیده شد. از آن ها پرسیدم اگر در روزگار امام حسین (ع) بودند چه می کردند؛ پاسخ هایشان ساده اما پرشور بود. وقتی پرسیدم چه کسی حاضر است برای ایران بجنگد، همه دست بلند کردند. کودکانی با امکانات اندک و ادبیاتی گاه خام، اما با قلب هایی سرشار از عشق به سرزمینشان.

اردو به پایان رسید، اما ارتباطمان ادامه دارد. حالا در گروهی به نام «دوستان قوام آبادی» در پیام رسان ایستا با هم در تماسیم و درباره مدرسه، ایران و آینده گفت و گو می کنیم. آن تجربه برای من تنها یک اردوی جهادی نبود؛ روایتی بود از امید، استعداد و پیوندی صمیمانه که هنوز ادامه دارد.

اولین تجربه حضورم میان بچه ها، نه به عنوان یک فرد عادی بلکه در قامت معلم، حسی عجیب و آمیخته به شوق، لذت و دلهره داشت. از در دانشگاه سوار مینی بوس نارنجی رنگی شدیم. جمعیت مشتاقان آن قدر زیاد بود که برای همه صندلی پیدا نمی شد و بعضی ها کف ماشین نشستند. در همان مسیر، دختری متشخص و خوش رو کنارم روی زمین نشست؛ با اصرار من جایم را به او دادم و خودم پایین نشستم. بعدها فهمیدم او رئیس بسیج دانشجویی پردیس فرهنگیان بوده است.

فاصله شیراز تا خرامه طولانی بود، اما شوق رسیدن، خستگی راه را کمرنگ می کرد. در حسینیه اسکان گرفتیم و پس از ناهار، سخنان دکتر استرحام حال و هوایمان را معنوی تر کرد. همه منتظر فردا بودیم؛ روزی که قرار بود وارد مدرسه شویم. هرکس به نوعی آماده می شد: یکی طرح درس می نوشت، یکی کاغذ رنگی هایش را مرتب می کرد و دیگری هدیه های دست ساز آماده می ساخت. من هم برای معرفی خودم و شیوه ارتباط با بچه ها برنامه نوشته بودم.

اما صبح، برخلاف انتظار، گفتند مدیر مدرسه اجازه حضور ما را نداده است. حال و هوایمان شبیه دانش آموزانی بود که زنگ ورزششان لغو شده باشد. هرکس پیگیر علت می شد و من مدام می پرسیدم چرا. عصر برای دلخوشی، ما را به مدرسه ای دیگر بردند، اما حسرت اجرای برنامه ای که برایش آماده شده بودیم، باقی ماند.

روز بعد در مسجدی با دانش آموزان پایه چهارم و پنجم دیدار کردیم. با هماهنگی خانم نجات بخش، کلاس ها تقسیم شد و من همراه پسرها شدم. برای شکستن یخ فضا، از علایقشان شروع کردم؛ فوتبال و بازی «کالاف دیوتی». چند اصطلاح از دنیای خودشان به کار بردم و همین، فاصله ها را کمتر کرد. گفت و گو شکل گرفت و رابطه ها جان گرفت.

در میانشان هرکدام داستانی داشتند. امیرعلی، پسری مؤدب و درس خوان، با وجود رفتار متفاوتش چندان در جمع پذیرفته نمی شد. بعدها فهمیدم پدرش سرهنگ است و به خاطر مأموریت به این منطقه آمده اند.

مدیریت گف

وقتی معلم، بُح



در مدارس پرجمعیت ما که تنوع دانش‌آموزان از هر قشر و خاستگاهی، محیط را گاهی به میدان انرژی‌های متراکم تبدیل می‌کند، کلاس درس دیگر نه یک فضای ساکن آموزشی، که یک «آشپزخانه‌ی ملتهب» است؛ اگر شعله‌ی گفت‌وگو را تنظیم نکنی، همه‌چیز می‌سوزد و اگر سوپاپ آزادی را باز نکنی، دیگ زودپز کلاس منفجر می‌شود.

کلاس ملتهب، لزوماً کلاسی با دانش‌آموزان «بد» نیست؛ کلاسی ملتهب یعنی کلاسی که «حجم هیجان» در آن بر «ظرفیت مدیریت» پیشی گرفته است. در چنین فضایی، کوچک‌ترین لغزش معلم در لحن یا رفتار، جرقه‌ای است برای برهم خوردن نظم. اما آیا راه‌حل، سرکوب است؟ آیا عاقلانه است که به بهانه‌ی ترس از هرج‌ومرج، در گفتگو را ببندیم و آزادی را در نطفه خفه کنیم؟

حقیقت این است که «آزادی»، شمشیرِ دو لبه‌ای است که نادیده‌گرفتن آن، شمشیر را کندتر نمی‌کند، بلکه آن را بر ضد خود معلم می‌چرخاند. دانش‌آموز امروز، تشنه‌ی دیده شدن است؛ اگر معلم فرصت ابراز وجود، نقد و مشارکت را در چارچوب «نظم ساختارمند» به او ندهد، او خود دست به کار می‌شود و این «ابراز وجود» را در قالب بی‌نظمی و التهاب کلاس بروز می‌دهد.

ت و گو در کلاس؛

—ران را کنترل می‌کند!

مدیریت کلاس ملتهب، بیش از آنکه فن «امر و نهی» باشد، هنر «شنیدن صداهای ناگفته» است. ریشه‌ی بسیاری از تشنج‌ها در کلاس، نه در محتوای درسی، که در گرسنگی عاطفی یا احساس نادیده گرفته شدن است. معلمی که تنها به دنبال «سکوت» است، در واقع دارد صدای رشد کلاس را قطع می‌کند. در مقابل، مربی هوشمند می‌داند که نظم، نه به معنای سکوت گورستانی، بلکه به معنای «آزادی مسئولانه» است؛ جایی که دانش‌آموز می‌داند کجا باید سخن بگوید و کجا باید گوش دهد.

برای گذار از این وضعیت، باید از تکنیک‌های «واگذاری نقش» استفاده کرد. وقتی دانش‌آموز در جریان اداره‌ی کلاس، خود را صاحب نقش ببیند، از «تخریب‌گر نظم» به «پاسدار نظم» تغییر موضع می‌دهد. همچنین، معلم نباید از «توقف‌های استراتژیک» هراس داشته باشد؛ گاهی یک گفت‌وگوی غیردرسی کوتاه، فشارهای نهفته در کلاس را تخلیه می‌کند و مسیر را برای تدریس باز می‌سازد.

در نهایت، کلاس ملتهب فرصتی است برای تمرین دموکراسی در مقیاسی کوچک. معلم امروز، «پلیس کلاس» نیست؛ «مهندس گفت‌وگو» است. اگر بتوانیم میان آزادی بیان و انضباط رفتاری، تعادلی اخلاقی برقرار کنیم، کلاس‌های پرجمعیت به جای کانون تنش، به مدرسه‌ی زندگی تبدیل می‌شوند؛ مدرسه‌ای که در آن دانش‌آموز یاد می‌گیرد چگونه در هیاهوی دنیا، هم شنیده شود و هم احترام بگذارد. وظیفه ما «خاموش کردن صداها»، نیست بلکه به کارگیری هنر «تنظیم هم‌نوازی» است.

معلم و مط

زمان جلو رفت و در گوشه‌ای دیگر از تصویر تاریخ، در شهر کوفه، علی (ع) حکومت را به دست گرفت. امام علی (ع) فقط حاکم نبود؛ معلمی بود که حکومت را به کلاس درس تبدیل کرد. در گفتار، کردار، نامه‌ها و خطبه‌هایش - که نمونه‌ای طلایی از آن نامه‌ای است که برای مالک اشتر نوشت - گویی با تمام تاریخ سخن می‌گوید. از حاکم می‌خواهد که رازداری پیشه کند، قبل از ساختن مردم خودش را بسازد و پیش از دیدن خود، مردمش را ببیند.

در این نامه‌ها آموزش از نصیحت عبور می‌کند و به معیار زندگی جمعی بدل می‌شود. اینجا معلم دیگر فقط پرسشگر نیست؛ بلکه راهنما و معیار عمل است.

اما تاریخ همیشه با معیارها مهربان نیست! گاهی جامعه به صرافت می‌افتد تا آنچه را که روزی خودش آموزش داده بود از پادها پاک کند و آن وقت معلمی دیگر باید روایت را زنده نگه دارد.

انسان هرگز روی زمین رها نشد؛ تعلیم آمد تا «زیستن» را به او بیاموزد، و مطالبه‌گری آمد تا «درست زیستن جمعی» حفظ شود. اگر آن‌گونه که گفته‌اند عالم مدرسه باشد، پس تاریخ فقط معبری برای گذر زمان نیست؛ بلکه کتابی است که در میان فصل‌هایش صفحه‌ای برای ثبت حضور معلم‌ها وجود دارد. معلمانی که نیامده بودند درس بدهند و بروند، بلکه آمده بودند جامعه را از خواب عادت بیدار کنند.

از همان ابتدا، آموزش با زندگی انسان گره خورد و هر جا زندگی جمعی به انحراف رفت، معلمی ظهور کرد که سؤال ایجاد کند و آن جامعه را از همه‌گیری تاریکی نجات دهد. اولین معلم‌ها پیام‌آور نظم تازه بودند؛ اما نه آن نظم که برای اعمال قدرت ایجاد شده باشد، بلکه نظم که درون مایه‌ای با معنایی عمیق دارد.

حضرت ابراهیم وقتی بت‌ها را می‌شکست، بیشتر از آنکه بخواهد بت‌ها را ویران کند، سعی داشت اطمینان مردم را به تقدس عادت بشکند. او به جامعه یاد داد که در مقابل عادت‌ها بایستند. بعدتر، وقتی حضرت موسی در برابر فرعون ایستاد، هدفش فقط نجات یک قوم نبود؛ بلکه برای آموزش این حقیقت ایستاد که به مردم یاد دهد قدرت بدون عدالت ناقص و باطل است.

همچنین حضرت محمد (ص) در جامعه‌ای مبعوث شد که روابط انسانی بر پایه زور و قبیله تعریف می‌شد. او آموزش را از آسمان به زمین آورد و آن را در سطح بازار، خانه‌ها و رابطه‌ی انسان‌ها با هم گستراند. تعلیم او جامعه را وادار کرد تا در خود بازنگری داشته باشد، و همین جاها بود که معلمان معماران مطالبه‌گری شدند.

اما روایت معلمان فقط به متن وحی محدود نبود. در گوشه‌ای دیگر از تصویر تاریخ و در شهر آتن، سقراط ایستاده بود؛ معلمی بدون وحی که معجزه‌اش پرسش بود. او یاد داد که بنا نیست همیشه معلم پاسخ‌دهنده باشد؛ گاهی رسالت معلم این است که قطعیت‌ها را بر هم بزند. بدین ترتیب، جامعه‌ای که عادت کرده بود جواب‌ها را آماده تحویل بگیرد ناگهان مجبور شد فکر کند، و اینجا مطالبه‌گری شکل تازه‌ای گرفت: مطالبه‌ی اندیشیدن.

البه‌گیری اجتماعی!

او معلمی در قامت وزیر بود که سعی داشت عدالت را به زبان سیاست و تدبیر ترجمه کند. برای او «دارالفنون» دفتر تداوم همان رسالت بود؛ کلاس درسی برای ملتی که باید دوباره بیدار می‌شد و شد.

روایت‌ها، از ابراهیم و شکستن تقدس بی‌پرسش گرفته تا امیرکبیر که چراغ تعلیم را به مدرسه برد و به ساختار سپرد، یکی هستند. در تمام این روایت‌ها، معلم همیشه جلوتر از زمان خود ایستاده است و همواره مراقب بوده که در همان لحظه‌ای که جامعه گرفتار بلای عادت می‌شود، یادآور و بیدارگر وجدان جمعی باشد.

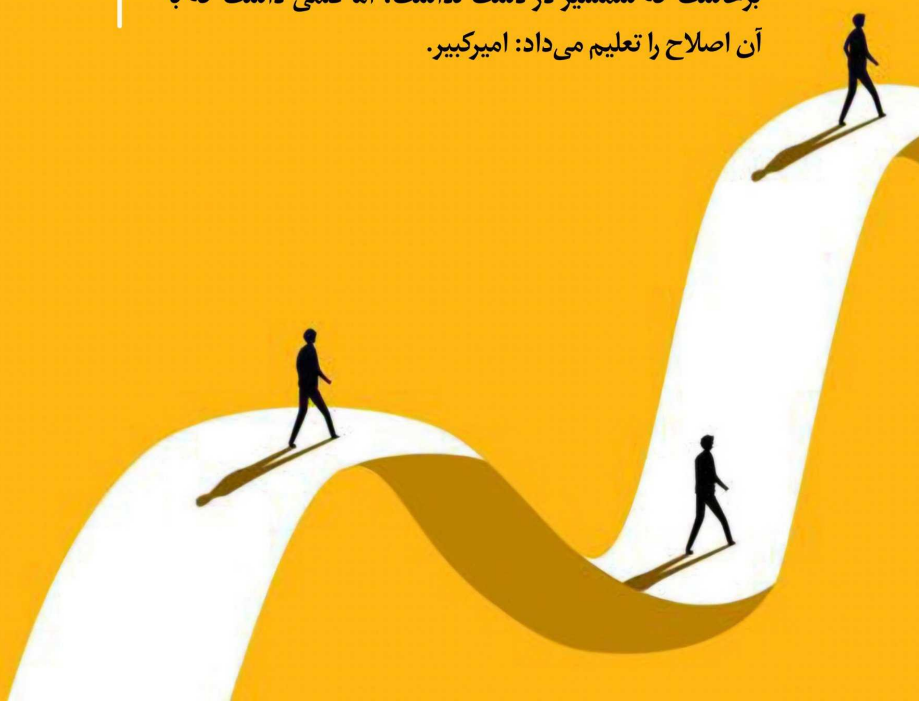
و اما اکنون، در این نقطه از تاریخ، این پرسش‌ها دوباره به میان می‌آید: آیا معلم رسالتی را که در پیچ‌وتاب قرن‌ها به سختی خود را به امروز رسانده، به درستی به جا می‌آورد؟ آیا توانسته است تقدس بی‌پرسش را بشکند و در برابر ظلم و بی‌عدالتی قد علم کند؟ آیا می‌تواند به دانش‌آموزانش نه فقط حیات، که زیستن را بیاموزد؟

این روایت هرگز به پایان نرسیده است و اکنون تنها به دست معلم امروز سپرده شده است...

اینجاست که حضرت زینب (س) وارد صحنه می‌شود. اگر علی معیار را نوشت، زینب اجازه نداد آن معیار در هیاهوی قدرت گم شود. او معلم پس از واقعه است؛ معلمی که می‌داند اگر اجازه دهیم روایت‌ها تغییر کنند، حقیقت هم می‌میرد. حضرت زینب نشان داد که اگر حقیقت در جان مردم رسوخ کند، حتی در اسارت هم زنده می‌ماند.

این روایت حقیقت در فشار و اسارت به زمانه‌ی حضرت زینب محدود نشد. سال‌ها بعد، در دوران حصار و مراقبت، امام حسن عسکری (ع) پرچمدار همان مأموریت بود؛ در زمانه‌ای که کمترین آزادی بیان هم وجود نداشت. او در خفا شاگردانی تربیت کرد که توانستند ایمان را از حبس بیرون بکشند و به آینده بسپارند. امام حسن عسکری نشان داد که تدریس حتی پشت دیوار اسارت هم ممکن است و تجلی شکلی دیگر از مقاومت شد.

بعدها که از دل همان روح بیداری و مقاومت چرخ زمانه به جلو چرخید، وقت آن رسیده بود که عدالتی که روزی در کلام علی فریاد شد، در حنجره‌ی زینب تداوم یافت و در پشت دیوار اسارت امام حسن عسکری تعلیم داده شده بود، جایی در ساختار زندگی مردم تجسم پیدا کند. بدین ترتیب نامی برخاست که شمشیر در دست نداشت، اما قلمی داشت که با آن اصلاح را تعلیم می‌داد: امیرکبیر.





مقاومت؛ ب

بحثمان بر سر عنوانی منحصر به فرد و پر مغز می باشد. موضوعی حیاتی برای شمایی که از درد بی دردی به سمت مسئولیت های بر زمین مانده، فرار می کنید. در همین ابتدای یادداشت، شما را به لحظاتی مکث و تفکری عمیق دعوت میکنم، البته تفکر داریم تا تفکر؛ منظور ما همان تفکر با کیفیتی است که توسط پیامبر دین انسان ساز اسلام، برتر از ۷۰ سال عبادت خوانده شده .

در ابتدای کلام، توجه شما را به یک پرسش جلب میکنم: این کلمات پرطمطراق مقاومت، استکبار ستیزی و ... دقیقاً یعنی چه؟ به نظر بنده، مقاومت اگر تنها یک واکنش سیاسی در برابر سلطه‌گران تلقی شود، از حقیقت خویش فرو کاسته است. مقاومت، پیش از آن که در خیابان‌ها و میدان‌ها رخ بنماید، در جان انسان‌ها تولد می‌یابد؛ و اما مخاطب سخن ما شما غمخواران و دغدغه مندان سنگر فرهنگ و جنگ نرم است؛ پس لازم است اینطور بگوییم: «در ساحت تربیت، در کلاس درس، در نگاه معلمی که نمی‌خواهد نسل فردا را تسلیم هندسه‌ی مسلط جهان کند، مقاومت یک «کنش» صرف نیست، یک «مفهوم تربیتی» است؛ کنش موقت و مقطعی کجا و مفهوم نقش بسته بر ذهن و جان آدمی کجا؟»

صحبت بر سر طرحی برای ساختن انسان‌هاست، تا در نهایت حقیقت را بشناسند و در برابر باطل سر خم نکنند. چگونه می‌شود انسان‌هایی که امروزه تشنه‌ترین به فهمیدن اصل حقیقت اند را در این میدان خونین جنگ روایت‌ها به حال خود رها کنیم؟ ، چگونه این را توضیح دهیم که ما با کوچکترین غفلت و دچار روزمرگی شدن در وسط این جنگ تمام عیار روانی، تلفات سنگین جبران ناپذیری به بار می‌آوریم. بله، می‌گوییم به بار می‌آوریم، نه به بار می‌آورند؛ چرا که اولین دشمن و بزرگترین دشمن ما همان نفس راحت طلب و بی تعادلمان است .

ه‌ مثابهٔ یک مفهوم تربیتی!

معلم امروز، اگر نسبت به جهت‌گیری ارزشی بی‌اعتنا باشد، ناخواسته در خدمت همان نظامی قرار می‌گیرد که می‌خواهد اراده‌ها را تسخیر کند. ما باید از خود بپرسیم: آیا آنچه می‌آموزیم، دانش‌آموز را به انسانی مسئول بدل می‌کند یا به مصرف‌کننده‌ای مطیع؟ راستش را بخواهید اندیشیدین به این سوالات لرزه بر تن آدم می‌اندازد و انگار بعضی پرسش‌ها برای پاسخ گرفتن خلق نشده‌اند، بلکه برای شعله‌ور کردن آتش زندگی بخش‌رو به خاموشی انسان هستند.

مقاومت به مثابه یک مفهوم تربیتی، یعنی تربیت انسان‌هایی که «می‌توانند» و «می‌خواهند» در برابر سلطه بایستند. «می‌توانند» چون مجهز به دانش و تحلیل‌اند؛ «می‌خواهند» چون دل در گرو ارزش‌ها دارند. این دو، از هم جدایی‌ناپذیرند. دانش بدون تعهد، ابزار سلطه می‌شود و تعهد بدون دانش، به احساساتی بی‌اثر فروکاسته می‌گردد.

پس مقاومت را باید از کلاس درس آغاز کرد؛ باید آن را در جان خود نهادینه کنیم تا در جان شاگردانمان جاری شود. در نهایت با جرات میتوانم بیان کنم که مقاومت، نام دیگر وفاداری است؛ وفاداری به کرامت انسانی که غبار تفکر مادی‌گرایی غرب جلوی تنفسش را گرفته است و کسی جز من و شما نیست تا برای غبار روبی دستی بر سر و روی این خسته‌جان بکشد. نکند به حال خودش رهاش کنیم؟ امروز وظیفه‌ی ما معلمان و دانشجو معلمان، این است که این شعله را زنده نگاه داریم؛ شعله‌ای که اگر خاموش شود، تاریکی سلطه، همه‌چیز را در خود فروخواهد برد چرا که از نظر بنده، با هر قدمی که در مسیر انتشار تفکر و فرهنگ مقاومت بر میدارید، تمام مردم حال و آینده را مدیون خود می‌کنید. باشد که عاقبت به خیر شویم.

آنچه استاد و الگوی بزرگوارمان شهید مرتضی مطهری بر آن تأکید داشت، پیوند عقل و ایمان بود؛ ایمانی که بتواند در برابر شبهات بایستد و عقلانیتی که اسیر مکاتب مادی نشود. مقاومت، بدون پشتوانه‌ی معرفتی، به شعار بدل می‌شود و شعارها، اگر ریشه در باور نداشته باشند، در هیاهوی جهان به راحتی گم می‌شوند.

از سوی دیگر، عدالت‌خواهی و مسئولیت اجتماعی که در اندیشه‌ی شهید دکتر بهشتی جلوه‌ای عینی داشت، رکن دیگر این تربیت مقاوم است. جامعه‌ای که در آن همه‌ی سنگربانان فرهنگ، عدالت را به مثابه یک وظیفه‌ی الهی درک کنند، هرگز تسلیم نظم ناعادلانه‌ی جهانی نخواهد شد. امروز استکبار جهانی با ابزارهای پیچیده‌ی شناختی، می‌کوشد تاریخ را تحریف کند، ارزش‌ها را نسبی جلوه دهد و حقیقت را در انبوه اطلاعات پراکنده پنهان سازد. در چنین فضایی، معلم باید نه چراغی کم‌سو که تنها صفحه‌ی کتاب را روشن کند، بلکه چراغی باشد که راه انسانیت اصیل را نشان دهد. تربیت مقاوم، یعنی آشنا کردن نسل نو با ریشه‌های تمدنی خویش و تبیین نسبت او با ایمان، آزادی و عدالت.

ساده بگویم، اگر مقاومت را از مدرسه و دانشگاه حذف کنیم، فردا باید آن را در خیابان‌ها با هزینه‌ای سنگین‌تر بجوییم. مقاومت تربیتی، پیشگیری از استحاله‌ی فرهنگی است. مقاومت، در این معنا، به هیچ وجه انزوا طلبی نیست. مقاومت، حضور فعال و خلاق در جهان است. ما باید علم بیاموزیم، فناوری را توسعه دهیم، با جهان گفت‌وگو کنیم؛ اما نه از موضع انفعال، که از موضع استقلال. این همان تربیت متعهدی است که اندیشه‌ی اسلامی بر آن تأکید دارد: انسانی که هم متخصص است و هم متعهد؛ هم می‌اندیشد و هم می‌ایستد، اصلاً ارزشش به همان ایستادگی‌اش است.

اصلاً نتایج دنیوی به کنار، آیا کسی را می‌شناسید که روز حساب طاقت روبرو شدن با نتیجه‌ی اعمال، یا بهتر است بگویم نتیجه بی‌علمی‌هایش را داشته باشد؟ بعید میدانم. بیایید واقع بین باشیم؛ استعمار، امروز دیگر با کشتی‌های جنگی و لشکرکشی‌های آشکار نمی‌آید. استعمار فرانو، بی‌صدا و نامرئی، از پنجره‌ی رسانه، از کتاب‌های درسی بی‌هویت، از الگوهای مصرف و سبک زندگی، از تحقیر هویت بومی و دینی وارد می‌شود.

استکبار جهانی، با چهره‌ای بزک‌کرده از آزادی و پیشرفت، اراده‌ی ملت‌ها را نشانه گرفته است. آنچه می‌خواهد، نه فقط منابع اقتصادی که روح استقلال است؛ و اگر روح استقلال شکسته شود، دیگر نیازی به توپ و تفنگ نیست. تا جایی کار دشمن راحت می‌شود که در خانه‌ی خودمان با داعشی‌گری و وحوشی لایعقل غافلگیر می‌شویم، بله، منظورم همان حادثه‌ی جانسوز شب‌های دی ماه ۱۴۰۴ است. آن هم چه زمانی؟ دقیقاً در بزنگاهی که اکثریت ملت به اتحاد و شعور خوبی برای ابراز اعتراض خود رسیده‌اند، اما تمام شرافتشان زیر آتش بیشرافی یکسری مزدور خاکستر می‌شود.

در چنین جهانی، تعلیم و تربیت نمی‌تواند بی‌طرف باشد. بی‌طرفی در میدان حق و باطل، خود نوعی تسلیم است. همان‌گونه که امام خمینی فرمودند که ما مأمور به انجام تکلیفیم نه مأمور به نتیجه؛ معلم امروز نیز مأمور است که حقیقت را بی‌واهمه تعلیم دهد، حتی اگر طوفان تبلیغات جهانی در برابرش ایستاده باشد. تربیت، اگر به پرورش نیروی مقاومت نینجامد، تنها انتقال محفوظات است.

انسان رس

هر زمانه‌ای، حجاب خاص خود را بر حقیقت می‌کشد و چه بسیار پیش آمده که آنچه بیش از همه دیده می‌شود، خود پرده‌ای باشد بر آنچه باید دیده شود. همیشه خطر در آن نیست که حقیقت را انکار کنند؛ گاه خطر در آن است که حقیقت، در اثر تکرار، به امری عادی بدل شود و انسان، با وجود دیدنش، از کنار آن کاملاً منفعلانه و بدون دغدغه بگذرد.

سیدمرتضی آوینی، فرزند چنین فهیمی از زمان بود. او علاوه بر روایت وقایع، باطن وقایع را نیز می‌جست. می‌دانست که حقیقت، در سطح حادثه متوقف نمی‌ماند و آن‌که اهل نظر است، باید از صورت عبور کند و به معنای پشت مسئله برسد. برای او، رسانه، دستگاه خبرپراکنی نبود؛ رسانه، مجرای بود که از آن، نسبت انسان با جهان آشکار می‌شود. آنچه اهمیت داشت این بود که انسان، از کدام موضع به عالم می‌نگرد و چگونه در میان غوغای زمانه، راه خود را به سوی حقیقت باز می‌کند.

امروز، انسان معاصر، در محاصره‌ی روایت‌ها زندگی می‌کند. دیگر به جای آنکه مسئله فقر دسترسی به خبر باشد، وفور خبر، خود به حجابی تازه بدل شده است. انبوه تصویرها، تفسیرها و داوری‌ها، چنان بر ذهن هجوم می‌آورند که فرصت اندیشیدن را از او می‌گیرند. در چنین زمانه‌ای، آنان که قدرت فهم خبر را می‌سازند، اثرگذارتر از آنان‌اند که فقط خبرساز هستند و در میان همه‌ی کسانی که در ساختن این نگاه سهیم‌اند، معلم جایگاهی دارد که کمتر به آن اندیشیده‌ایم.

نسرین رئیسی



سازمان در عصر روایت‌ها!

معلم نیز از این قاعده بیرون نیست. اگر در برابر رنج انسان، در برابر شکاف‌های اجتماعی، در برابر زخم‌هایی که بر تن جامعه نشسته است، خاموش بماند، این خاموشی خود حامل معناست. دانش‌آموز از این سکوت می‌آموزد که کدام درد را می‌توان ندید، از کنار کدام حقیقت می‌توان گذشت و چگونه می‌توان با وجدانی آرام، به تماشا ایستاد. این‌گونه است که بی‌تفاوتی، آهسته‌آهسته، به مسئله‌ای عادی بدل می‌شود. البته معلم مأمور صدور حکم نهایی هم نیست. قرار نیست کلاس، محکمه‌ای برای قضاوت‌های شتاب‌زده باشد. او باید انسان را متوجه رنج، عدالت، کرامت و حقیقت کند، بی‌آن‌که او را به مصرف‌کننده‌ی مواضع آماده بدل سازد. اگر دانش‌آموز، پس از کلاس، با پرسشی عمیق‌تر از پیش از آن بیرون رود، اگر چیزی در جاننش بیدار شده باشد که او را از عادت بازدارد، معلم بخشی از رسالت خویش را به انجام رسانده است.

اثر معلم، از سنخ اثر رسانه‌های روزمره نیست. آنچه در کلاس می‌گذرد، ممکن است در لحظه کوچک و کم‌اهمیت به نظر آید، اما در عمق جان انسان می‌نشیند و سال‌ها بعد، در بزنگاهی اخلاقی یا اجتماعی، خود را آشکار می‌کند. معلم، در حقیقت، با آینده‌ی ناپیدای انسان کار می‌کند؛ با انتخاب‌هایی که هنوز رخ نداده‌اند و ممکن است زمان زیادی بگذرد تا دانش‌آموزان با آن انتخاب‌ها مواجه شوند.

از همین‌رو، در عصر روایت‌ها، معلم را باید از جدی‌ترین انسان‌های رسانه دانست. او همواره در حال روایت است. پرسش این است که روایت او، انسان را به کجا می‌برد؟ زمانه‌ی ما، بیش از هر چیز، محتاج کسانی است که هنوز قدرت دیدن را از دست نداده باشند. معلم، اگر اهل دیدن باشد، می‌تواند در دل این غبار، راهی به سوی فهمیدن بگشاید. و اینجاست که شأن معلم، از آموزشِ درس فراتر می‌رود و به پاسداری از حقیقت انسان می‌رسد؛ حقیقتی که در هیاهوی جهان جدید، بیش از همیشه در معرض فراموشی است.

کلاس درس، در ظاهر، جای انتقال علم است؛ اما در باطن، عمیق‌ترین میدان تربیت است. معلم، فقط حامل معلومات نیست. او با کیفیت حضورش و با نوع دیدن و داوری کردنش، جهان تازه‌ای را پیش چشم دانش‌آموز می‌گشاید. دانش‌آموز، پیش از آن‌که سخن معلم را به حافظه بسپارد، نسبت او را با عالم در می‌یابد. از لحن او، از سکوت او، از حساسیت او، از آنچه برایش مهم است و از آنچه ساده از کنارش می‌گذرد، درس می‌گیرد. از همین‌جاست که معلم، رسانه‌ای می‌شود که پیامش، در الفاظ خلاصه نمی‌شود.

در کلاس درس، مخاطبان مخاطبی ساده نیست. دانش‌آموز، انسانی است که در آغاز نسبت بستن با جهان ایستاده است. جان او هنوز در حال شکل‌گیری است و ذهن او در میانه‌ی هجوم تفسیرها، در جست‌وجوی تکیه‌گاهی برای فهمیدن مانده است. آنچه معلم می‌گوید و آنچه نمی‌گوید، هر دو در بنای این فهمیدن، اثر می‌گذارند. از این‌رو، مواجهه‌ی معلم با مسائل روز جامعه، امری بیرون از وظیفه‌ی او نیست. این مواجهه، جزئی از رسالت اوست. زیرا او علاوه بر سر و کار داشتن با معلومات، با روح و فطرت انسان سروکار دارد.

اما این سخن را نباید به دعوتی برای خطابه و شعار دادن فروکاست. معلم، اگر کلاس را به تریبونی برای تبلیغ بدل کند، از حقیقت کار خویش دور افتاده است. کار او تلقین کردن نیست. شأن او در این نیست که نتیجه را حاضر و آماده در ذهن دانش‌آموز بنشانند. آنچه باید در کلاس اتفاق بیفتد، بیدار شدن روحیه‌ی پرسشگری است. معلم، هرگاه بخواهد دریچه‌ی ذهن را به روی پرسیدن ببندد، از تربیت فاصله گرفته است. تربیت، با گشودن درب شک کردن به دانسته‌های پیشین و سعی بر فهمیدن، آغاز می‌شود؛ با برهم‌زدن آرامش کاذبی که انسان را به بی‌تفاوتی خود داده بوده است.

در این میان، یکی از فریبنده‌ترین صورت‌های انفعال، سکوتی است که در لباس بی‌طرفی ظاهر می‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد که انسان، با سخن نگفتن، چیزی را تثبیت می‌کند.

یاران!

پای در راه نهیم؛

که این راه رفتنی است و نه گفتنی...

انقلاب